



پیمان امنیتی، ضرورت یا اختیار؟

کتاب — بهرام آمو نیایی

هیچ کشور خودکفا و مستقل، نیازمند امضای پیمان امنیتی با قدرت های بزرگ نیست. اما دولت افغانستان ناگزیر است که برای تامین ثبات و امنیت قلمروش، ایالات متحدهی امریکا را به عنوان بزرگترین قدرت سیاسی-اقتصادی جهان در کنار خود داشته باشد. زیرا افغانستان در محاصرهی کشورهای است که دولت هایشان هرگز بهبودی و بهروزی مردم افغانستان را نمی خواهند.

صفحه ۲



۵ قوس ۱۳۹۲ هجری خورشیدی، ۲۶ نوامبر ۲۰۱۳ میلادی

شماره هفتم

بودجهی ۹۳

رشد نامتوازن و توسعهی بیمار

قرار گزارشهای وزارت مالیه، بیست روز پیش (۱۲عقرب) بودجهی سال ۱۳۹۳ به مجلس سنا فرستاده شده است. قرار است این بودجه نخست از سوی مجلس سنا و پس از آن برای بررسی و ارزیابی به مجلس نمایندگان فرستاده شود. عمر زاخیلوال، وزیر مالیهی کشور مانند سال های پیش امسال از رشد اقتصادی و از افزایش بودجه تا سطح ۲۷ درصد خبر داده است. اما واکنش مردم افغانستان در مورد سخنان زاخیلوال همچنان خبر از بی اعتمادی و عدم اطمینان در مورد بودجهی سال ۹۳ است. دولت افغانستان هر سال در اخیر سال مالی از رشد اقتصادی در کشور خبر می دهد. ولی انتقادها مدام از تقسیم نامتوازن بودجه است.

توجه به وحدت و اعتماد ملی از توزیع بودجهی ملی مشخص میگردد. اگر در این زمینه بر اساس نیازهای اولیهی مردم و مناطق انکشاف نیافته، برنامه ریزی صورت گیرد، یقیناً باورهای مبتنی بر وحدت و مشارکت ملی استحکام می یابد؛ در غیر آن، واضح است که پیامد ناهنجار خواهد داشت.

تا جاییکه به گذشتهی تاریخی برنامه ریزی بودجهی مالی سال های پیش ارتباط می گیرد، هر سال مانند امسال به بخش های امنیت، زیربناها و معارف بیشتر توجه صورت می گیرد. ولی از گزارشات تطبیق، مشخص میگردد که برنامه های عمرانی و انکشافی هیچگاه بر مبنای تعهدات فیصله شده صورت نگرفته است.

در این میان، فساد اداری بیشترین ضربه را در عرصهی تطبیق و یا نظارت برنامه ها به میان آورده است. قراردادهای دست دو، سه و حتا دست چهار که از طریق وزارت خانه ها با افراد و اشخاص فاقد تعهد عقد می گردد، کیفیت کار را آنچنان سقوط داده که هم اکنون هر گونه طرح عمرانی و انکشافی را باید به دیدهی شک و تردید نگریست.

صفحه ۵

..... عبدالخالق آزاد

بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی در افغانستان

(از نیمه دوم قرن ۱۹ تا امروز)

بخش سوم

راهکارها و برنامه های نوگرایان

الف: جریان دموکراتیک نوین:

جریانهای چپ در افغانستان سابقه چندانی طولانی ندارد. گرچه مانیفیست به عنوان اولین بیانیهی رسمی چپ بین الملل در سال ۱۸۴۸ به نشر رسید، ولی جریان چپ در افغانستان در حدود سال های دهه ی ۱۹۶۰ یعنی حدود ۱۲۰ سال بعد راه باز کرد. دلیل اساسی بی که در این مورد می تواند وجود داشته باشد، اختناق سیاسی، سلطنت مطلقه و جلوگیری از هرگونه اشاعه، تبلیغ، ترویج و سازماندهی افکار مخل نظام بود.

اگر اولین ارتباط رسمی دولت افغانستان در سال ۱۹۱۹ با اتحاد شوروی سابق به رهبری ولی محمد خان دروازی صورت گرفته باشد، با گذشت چهل سال پس از آن، اولین هسته های مطالعات آثار چپ در افغانستان شکل می گیرد.

صفحه ۳



مسودهی قطعنامهی لویه جرگهی مشورتی

سی ام عقرب - سوم قوس ۱۳۹۲ هجری شمسی

متحده امریکا (قرار داد همکاری های امنیتی) بتاريخ سی ام عقرب سال ۱۳۹۲ هجری شمسی شروع بکار نمود و بتاريخ سوم قوس سال ۱۳۹۲ پایان یافت. با درک این واقعیت که هدف اصلی ملت افغانستان از امضای قرار داد همکاری های امنیتی، آوردن صلح و امنیت دایمی در کشور می باشد. اعضای جرگه با تاکید به بیانیه تاریخی رئیس جمهوری افغانستان در جلسه افتتاحیه لویه جرگه مشورتی، بعد از بحث همه جانبه با کمال تعهد، صداقت و عشق به وطن، در پنجاه کمیته کاری روی مسوده قرار داد همکاری های امنیتی که از جانب مذاکره کننده های جانب افغانستان و ایالات متحده امریکا آماده گردیده غور، به شرح ذیل ابراز نظر نموده و آنرا در چوکات قطعنامه لویه جرگه مشورتی به اتفاق آرا تصویب نمودیم.

۱. اعضای لویه جرگه مشورتی، با توجه به فیصله لویه جرگه عنعنوی سال ۱۳۹۰ مبنی بر انعقاد پیمان همکاری های دراز مدت استراتژیک با ایالات متحده امریکا، در روشنی مشوره نماینده های مردم، اینک از تلاش...

صفحه ۷

تاریخ گواه است که مردم افغانستان، برای حل مسایل ملی که آینده کشور به آن گره خورده، با مراجعه به آرای مردم و تحقیق حکم دین مقدس اسلام " و امرهم شوری بینهم " به تدویر جرگه ها اقدام نموده و پیامد های این همایش های بزرگ ملی همیشه تضمینی برای آینده بهتر، خوشبختی و سعادت مردم ما بوده است.

تامین امنیت صلح و ثبات پایدار، استقلال، حاکمیت ملی و دفاع از تمامیت ارضی کشور، تثبیت جایگاه افغانستان منحیث عضو فعال و مسوولیت پذیر در جامعه بین المللی و تقویت روابط با شرکای ستراتیژیک از مواردی مهم و در خور تفکر عمیق است، که نماینده های مردم در لویه جرگه ها راه و امیدارد تا رسالت ملی و تاریخی خویش را در قبال آن به وجه احسن و امانت داری تمام ادا نمایند.

لویه جرگه مشورتی (لویه جرگه) به عضویت دوهزار و پنجاه نماینده از هفده کنگوری مختلف بخاطر بحث همه جانبه روی قرار داد همکاری های امنیتی و دفاعی میان جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات

گپ مردم

تشدید تنش‌ها میان کابل و واشنگتن
پیمان امنیتی امضا میشود؟

در ادامه‌ی فشارهای سیاسی دولت ایالات متحده‌ی آمریکا بر دولت افغانستان در پیوند به امضای پیمان امنیتی، این بار شماری از مقامهای آمریکایی هشدار داده‌اند، در صورت ادامه‌ی مخالفت رئیس‌جمهور کرسی با امضای پیمان امنیتی، واشنگتن می‌خواهد این پیمان را با سرپرست وزارت امور خارجه‌ی افغانستان و یا یکی از مقامهای ارشد دولتی امضا کند. پیش از این، سوزان رایس، مشاور امنیت ملی باراک اوباما که در سفری به کابل آمده بود گفته‌است: پایان دیدارش با رئیس‌جمهور کرسی ناامیدکننده بود و وی نتوانست توافق آقای کرسی را برای امضای پیمان امنیتی کابل-واشنگتن به دست آورد. رایس در خبرنگارهایی هشدار داد که اگر رئیس‌جمهور کرسی همچنان از امضای پیمان امنیتی سرپیچی کند، ایالات متحده‌ی آمریکا مجبور است که تمام نیروهایش را از افغانستان بیرون کند. این هشدارها پس از آن صورت می‌گیرد که رئیس‌جمهور کرسی در پایان جرگه‌ی بزرگ مشورتی در کابل که پیمان امنیتی کابل-واشنگتن را با اکثریت آرا تایید کرد، گفت: این پیمان را زمانی امضا می‌کند که مطمئن شود، صلح و ثبات دائمی در افغانستان برقرار میشود، انتخابات ریاست جمهوری پیش رو شفاف و عادلانه برگزار میشود و بازرسی‌های شب‌هنگام خانه‌های افغانها هم پایان می‌یابد.

آنچه ظاهراً رئیس‌جمهور کرسی را واداشته تا بر شرطهایش برای امضای پیمان امنیتی پیش از گذشته پافشاری کند، اینست که دولت ایالات متحده‌ی آمریکا هر بار وعده‌های گرم و نرم زیادی در پیوند به مسایل مهم افغانستان داده‌است، اما هر بار این مقامهای آمریکایی بوده‌اند که از تعهدهایشان خلاف ورزی کرده‌اند و دولت کابل را نادیده گرفته‌اند. آمریکا تعهد داده بود که عملیات‌های شبانه را متوقف می‌کند، اما نکرد. آمریکا وعده داده بود که روند صلح افغانی و به رهبری افغانستانی‌ها خواهد بود، اما گشایش نمایندگی سیاسی طالبان در قطر نشان داد که آمریکایی‌ها به این وعده‌ی شان هم اهمیتی قابل‌تشدیدند. آمریکا تعهد داده بود که نیروهای امنیتی افغان را بیشتر تجهیز و تمویل می‌کند، اما هنوز که هنوز است ارتش افغانستان فاقد نیروی هوایی است و مقامهای افغان دل‌شکستگی شان از ایالات متحده‌ی آمریکا در این زمینه را پنهان نمی‌کنند.

آنچه رئیس‌جمهور کرسی را وادار کرده تا در برابر فشارهای گسترده‌ی رسانه‌یی و غیررسانه‌یی ایالات متحده‌ی آمریکا در پیوند به پیمان امنیتی همچنان مقاومت کند، اینست که این آخرین فرصت برای وی است تا از ایالات متحده‌ی آمریکا تضمین‌های عملی بگیرد که روند گفتگوها با طالبان آغاز میشود و عملیات بازرسی خانه‌های افغانها نیز عملاً پایان می‌یابد.

نه رئیس‌جمهور کرسی و نه دولت ایالات متحده‌ی آمریکا میخواهند که پیمان امنیتی امضا نشود. این پیمان امضا میشود، اما هر دو طرف به سادگی از چانه‌زنی‌ها دست بردار نیستند و به خصوص رئیس‌جمهور کرسی تلاش میکند تا از آخرین فرصت‌ها بهره‌برد. سرشت چانه‌زنی با هشدار و تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم همراه است و از این نظر، آنچه در مناسبات پرتنش کنونی میان رئیس‌جمهور کرسی و دولت ایالات متحده‌ی آمریکا دیده میشود، چندان هم غیرمعمول نیست. یکی از مزیت‌های چانه‌زنی‌های رئیس‌جمهور کرسی با دولت ایالات متحده‌ی آمریکا اینست که چهره‌ی فعال‌تری از دستگاه دیپلماسی افغانستان به نمایش می‌گذارد؛ دیپلماسی‌یی که بسیاری‌ها فکر میکنند به دلیل وابستگی اقتصادی-سیاسی افغانستان به ایالات متحده‌ی آمریکا، راکد و غیرفعال است.

که..... بهرام آمونیايي

افغانستان در وادی گرگها

پیمان امنیتی، ضرورت یا اختیار؟

استخبارتی افغانستان از نظر ظرفیت و توانایی اطلاعاتی و قدرت اعمال نفوذ نمیتواند با سازمانهای جاسوسی منطقه برابری کند؛ مخالفان مسلح دولت همچنان قوی باقی مانده‌اند و در همسایگی پایتخت حضور فعال دارند؛ جنگ سالاران هنوز در قدرت دولتی سهمیم اند و به ویژه در سال روان بیدارتر شده و آمادگی استفاده از هرگونه رویداد احتمالی پس از سال ۲۰۱۴ را گرفته‌اند؛ و رژیمهای پاکستان و ایران نیز برنامه‌های از پیش طرح‌شده‌ی خودشان را برای افغانستان دارند که در خلای حضور آمریکا به

افغانستان در روند گفتگوها با مقامهای آمریکایی برای امضای پیمان امنیتی کابل-واشنگتن، هنگامیکه در مورد این پیمان به اعضای مجلس نمایندگان توضیح میداد، گفت: در صورت امضاشدن پیمان امنیتی، افغانستان پسادو هزار و چهارده تنها و منزوی خواهد بود و در محاصره‌ی گرگان درنده. این بهترین توصیفی است که در مورد افغانستان تنها و بدون پشتیبانی قدرتمند خارجی شده‌است. افغانستان شاید نخستین کشور بدبخت جهان نباشد، اما یکی از شوربخت‌ترین کشورها است. ما در جغرافیای پیچیده و پر از درندگان بی‌رحم زاده شده‌ایم. آنچه بر سر ما

پیش‌درآمد
پیمان امنیتی کابل-واشنگتن که در صورت امضاشدن‌اش از سوی دولت کابل، به حضور نظامی ایالات متحده‌ی آمریکا در افغانستان تا ده سال دیگر پس از سال ۲۰۱۴ مشروعیت میدهد، از سوی جرگه‌ی بزرگ مشورتی با اکثریت آرا تایید شد و حالا باید برای تصویب به پارلمان برود. اما بحث و جدلها پیرامون این پیمان همچنان ادامه دارد و بسیاری از مسایل دیگر را زیر شعاع خود برده‌است. عده‌یی، امضای پیمان امنیتی را نقض استقلال و حاکمیت ملی کشور دانسته و سخت علیه آن تبلیغات میکنند و عده‌ی دیگر اما، امضای این پیمان را در اوضاع کنونی که افغانستان وضعیت شکننده‌یی دارد، عامل اصلی ثبات سیاسی و اقتصادی کشور میخوانند. در حال حاضر، طیف موافقان پیمان امنیتی به مراتب بیشتر از مخالفان است و افغانستان به سوی روزهای حساس و سرنوشت‌سازش پیش میرود. پیمان امنیتی کابل-واشنگتن چیست و چراهای زیادی ایجاد کرده و برای بسیاری هم سردرگمی بار آورده‌است.

میگویند: با امضای این پیمان، استقلال ما زیر پرسش میرود. مگر ما تا حال استقلال داشته‌ایم؟ اگر داشته‌ایم وضعیت عینی‌اش از چه قرار است؟ میگویند: با امضای پیمان امنیتی، افغانستان به خوشبختی نمی‌رسد و ادامه‌ی حضور نیروهای آمریکایی در کشور تجاوز به قلمرو ما خواهد بود. مگر ما تا ۲۰۰۱ در بهشت نیک بختی به سر می‌بردیم که با آمدن نیروهای خارجی آنرا از دست دادیم؟ مگر زمانی که نیروهای آمریکایی و ناتو اینجا نبودند، شهروندان افغانستانی همه روزه از سوی دولت‌های پاکستان و ایران و وابستگان جهادی و طالبانی شان مورد جنایت و تجاوز قرار نمی‌گرفتند؟ رژیم‌های پاکستان و ایران در روزگاری که افغانستان در آتش جنگ داخلی می‌سوخت افغانستان را مستمیره‌ی خودشان نمیدانستند؟ مگر رژیم ولایت فقیه که حضور آمریکا را در کنار شرقی خود تهدید بزرگ میدانند، از راه نیروهای نفوذی و رسانه‌های مزدورس سخت در تلاش آن نیست که پیمان امنیتی کابل-واشنگتن را سبوتاژ کند؟ این‌ها پرسش‌های مهمی است که این روزها ذهن افغانستانی‌ها را به خود مشغول کرده‌است.

افغانستان در حصار گرگان درنده

داکتر رنگین دادفر سپنتا، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور کرسی و مسوول هیئت دولت

مضور آمریکا در افغانستان میتواند این ذهنیت را برای جنگ سالاران ایجاد کند که روزگار راه‌اندازی جنگ‌های تنظیمی و حکومت‌های موازی گذشته است. یعنی، مضور آمریکا همچون شمشیر داموکلسی بر سر جنگ سالاران و زورگویان جهادی فواید بود که فکر میکنند، پس از بیرون شدن نیروهای خارجی، میتوانند دوباره با دست باز در افغانستان جنایت و آدم‌کشی راه‌بی‌اندازند. این مضور، میتواند مانع تافت و تازهای بیشتر جهادی‌ها علیه فرودستان شود.

گذشته و میگذرد، نتیجه‌ی رقابت‌های گرگان درنده‌یی است که هر یک خود را میدان‌دار اصلی این سرزمین میدانند. روشن‌تر بگویم: افغانستان به دلیل داشتن موقعیت جیوپولیتیک، همیشه صحنه‌ی رقابت‌های داغ قدرت‌های جهانی و منطقه‌یی بوده و در چند دهه‌ی گذشته که جنگ داخلی در کشور جریان داشت، رژیم‌های ایران و پاکستان بیشترین سهم را در برپادی و بی‌روزگاری شهروندان افغانستان داشتند. ما چیزی به نام دولت مرکزی متعارف که از رای مردم (اگرچه ناقص) برخاسته باشد، نداشتیم و آنچه داشتیم شبه‌دولت بود. با آمدن نیروهای آمریکایی و ناتو در افغانستان، دولت مرکزی نیم‌بند ایجاد شد و کشور برای نخستین بار انتخابات را به عنوان یک سنت دموکراتیک به آزمون گرفت و انسان افغانستانی اندک اندک به پیشروی آغاز کرد و به دستاوردهای انکارناپذیری هم رسید. اما این دستاوردها شکننده است و به حدی از پختگی نرسیده که زیان‌پذیر نباشد. دولت افغانستان از نظر اقتصادی خودکفا نشده و وابسته به کمک‌های خارجی است؛ از دید سیاسی در سطح نازل حکومت‌داری و مدیریت است؛ از نظر نظامی، ارتش قدرتمند و مجهز با نیروی هوایی ندارد (ارتشی که سربازانش متکی به پول اند، آسیب‌پذیری و شکنندگی بیشتری دارد)، پولیس نیز به شدت در فساد دست و پا میزند و اداره‌ی

سکوی عمل خواهد رفت. با این وضعیت، اگر احتمالاً پیمان امنیتی با واشنگتن امضا نشود و کمک‌های خارجی نیز به دولت کابل نرسد، هر خرد آگاهی میتواند پیش‌بینی کند که چه بر سر سرزمین ما خواهد آمد.

زیانهای اقتصادی رد پیمان امنیتی

با خروج شمار زیادی از سربازان ائتلاف جهانی علیه تروریسم از افغانستان، فرصت‌های شغلی زیادی از مردم گرفته شد و حالا خروج کامل این نیروها، زمینه‌ساز بحرانی‌تر شدن مساله‌ی اشتغال در کشور میشود و خیل بیکاران افزونی می‌یابد. افزون بر این، ترس از خروج کامل نیروهای ناتو و ایالات متحده‌ی آمریکا از افغانستان، نگرانی‌های زیادی در میان سرمایه‌گذاران ایجاد کرده‌است؛ آنان مطمئن نیستند که افغانستان پسادو هزار و چهارده با ثبات خواهد بود یا نه. بسیاری از سرمایه‌گذاران منتظر اند تا ببینند که دقیقاً پس از دو هزار و چهارده چه واقع خواهد شد. حتی مقامهای دولتی هشدار میدهند که در صورت قطع کمک‌های جهانی، کسی نمیتواند مانع فروپاشی دولت افغانستان شود.

نیروی چهارم نیست

در وضعیتی که نه گروه طالبان نماینده‌ی جنبش آزادیخواهانه و دموکراتیک است و نه هم جنگ سالاران، به نیروی توده‌یی نیاز است که ظرفیت مدیریت کشور را در بحران معمایی و سردرگم کنونی داشته باشد؛ اما از بدروزگاری انسان افغانستانی، این نیرو هنوز که هنوز است عینیت نگرفته‌است. اکنون چه باید کرد؟ آیا مانند چپ‌های ناسیونالیست و پوقانه‌یی به تحریک طالبان پیوست و با سربازی به ملا عمر، افغانستان را چند دهه‌ی دیگر به عقب برد؟ یا مثل گذشته، با افسانه‌ی "جبهه‌ی واحدی" و "جبهه‌ی ملی"، در صف بنیادگرایان جهادی خدمت کرد و زمینه‌ساز یک جنگ تنظیمی دیگر شد که هفتاد هزار تن دیگر را هم قربانی بگیرد؟ یا به نفع دولت کابل که زیر سایه‌ی پشتیبانی جهانی از دموکراسی و مدرنیته‌ی نیم‌بند دفاع میکند و نخستین دولتی است که از رای مردم برخاسته است، کار کرد؟

- "صدای مردم"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.
- تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک صدای مردم: sadaaym@gmail.com
فیس‌بوک صدای مردم: <https://www.facebook.com/sadaaym>

صاحب امتیاز
مرکز مطالعات صلح و توسعه
مدیر مسوول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۷۲۴۰۵۴۳۸
سردبیر
بهرام آذری آمونیايي
شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲
ایمیل: amoniaee@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

دختران جوان و هویت اجتماعی سر در گم!

تعریف های زیادی از جوانی شده است؛ تعریف های روانشناختی، زیست شناختی و جامعه شناختی. اما در کل توافق بر این است که این دوره زندگی بسیار با اهمیت است که نیاز با تأمل بیشتر دارد.

جوانی مفهوم زیست شناختی است، اما دوره اجتماعی و فرهنگی نیز است. دوره ای که فرد شرایط لازم برای کنش مستقل در تمام عرصه های زندگی را کسب می کند؛ جوانی بخشی از فرهنگ اجتماعی است؛ جوانی یک "مفهوم ایده آل ارزشی" است که در میان بیساری از خلق ها و فرهنگ های جهان مترادف "خوب" تلقی می شود و اشاره به تازگی دارد.

تعیین زمان پایان دوره جوانی، از تعیین شروع آن که با بلوغ جنسی همراه است، دشوارتر است. توافق تنها بر سر این موضوع است که در پایان دوره جوانی، فرد صاحب هویت اجتماعی و شخصی می شود. شاخص این هویت، استقلال اقتصادی، پیدا کردن شغل و کسب درآمد است. بنابر این، شاخص های اصلی ترتیب دستیابی به استقلال اجتماعی، قدرت پرداخت هزینه زندگی و احتمالاً زندگی و تشکیل خانواده است. از اهمیت تشکیل خانواده به عنوان شاخص تعیین کننده پایان دوره جوانی کاسته شده است. برای نمونه می توان از افرادی نام برد که تشکیل خانواده می دهند و صاحب فرزند می شوند، اما هنوز از نظر اقتصادی مستقل نیستند، مشغول تحصیل اند و به خاطر شرایط زندگی دانشجویی هنوز دارای خرده فرهنگ جوانان هستند. مارگارت مید (۱۹۰۱ - ۱۹۷۸) انسان شناس معروف امریکایی، دوره جوانی را به صورت زیر تعریف می کند: "دوره جوانی را می توان دوره -گر-آیا تعریف کرد؛ دوره ای که با دو ویژگی خاص مشخص می شود؛ انتظارات گسترده از یک سو و ناکامی های عمیق از سوی دیگر. دوره ای که هنوز دستیابی های اقتصادی، اجتماعی و روانی کامل نشده اند."

دوره جوانی یا به گفته ج. ر. گیلیس "دوره بدون پایه اقتصادی" را می توان به افراد گروه سنی ۱۳ - ۲۵ (نهایتاً ۳۰) اطلاق کرد که به دوره بلوغ و دوره فرابلوغ تقسیم می شود:

الف: دوره ۱۳ تا ۱۸ سالگی (دوره بلوغ جنسی): دوره جوانی به معنای محدود؛ (یا به گفته بعضی ها "دوره ی نوجوانی")

ب: دوره "فرا بلوغ" که از ۱۸ - ۲۵ سالگی است، به دو دوره دیگر تقسیم می شود:

۱- دوره ۱۸ - ۲۱ سالگی (دوره پس از بلوغ جنسی): دوره رشد جوانان

۲- دوره ۲۱ - ۲۵ سالگی (و احتمالاً بیشتر)

دوره بلوغ، دوره ای که فرد هنوز از نظر پایگاه و رفتار اجتماعی جوان است. (شفرس، ۱۳۸۸: ۲۴ و ۲۵) در این مقاله، نگارنده در پی این است که آیا دختران جوان ما بر اساس آنچه فرهنگ و یا سرنوشت محتوم به آنها دیکته می کند، زندگی می کنند یا سعی دارند زندگی اجتماعی و هویت شان را بیشتر خودشان و با نقش های اجتماعی بی که ایفا می کنند بسازند؟ با آنکه این مساله نیاز به یک تحقیق نظری-کاربردی دارد؛ اما بر اساس مشاهدات

و بررسی ها و تحلیل های اجتماعی می توان گفت که تغییراتی رونما گردیده است، هویت های جدید شکل گرفته و یا هم در حال شکل گیری است، اما برای این که به چنین سوالاتی پاسخ داده شود، نیاز است تا از لحاظ جامعه شناختی، هویت اجتماعی را به تحلیل نشست.

مباحث مطرح شده در مورد هویت اجتماعی با دو دیدگاه قابل تبیین است: یکی دیدگاه روانشناختی و دیگری دیدگاه جامعه شناختی. در چارچوب دیدگاه روانشناختی می توان به نظریه های همانندی فروید و دیدگاه های اریکسون اشاره کرد. اما من در پی تحلیل هویت اجتماعی از دیدگاه جامعه شناختی هستم.

افراد این هویت جمعی را در فرایند اجتماعی شدن و زندگی در جامعه کسب می کنند و نوع و مختصات آن به ویژگیهای جامعه، خود فرد و کم و کیف روابط متقابل بین فرد و جامعه بستگی دارد. بنابر این با تغییر و تحولات اجتماعی است که هویت های جمعی نیز تغییر و تحول می یابد. زمانی که افراد از هویت های قبلی خود جدا می شوند و هنوز به هویت های جدید نپیوسته اند، دچار بلاتکلیفی و سردرگمی می شوند و بحران هویت پدید می آید. (عبداللهی، بی تا، ص ۶۵ به نقل از شارع پور، ۱۳۸۱)

بحث بر سر همین مساله ی سردرگمی و بلاتکلیفی می است که باعث بحران هویت در سطح کلان، دامنگیر تمام خرده فرهنگ جوانان شده است و در سطح خرد دختران جوان را شکار خود کرده است. در این اواخر، بخصوص در بیش از یک دهه ی اخیر در افغانستان، دختران در شهرها هویت های جا افتاده و سنتی خود را مورد سوال قرار داده اند و با آن به رویارویی برخاسته اند. آنان برای بنیان نهادن راههای برابر جوانانه تر و آزادانه تر بودن مبارزه می کنند و می خواهند هویت بیش از زندگی خانگی و خانوادگی داشته باشند. این مساله با ورود آنان به عرصه های مختلف اجتماعی نمود بارزتری پیدا کرده است که می توان به مهم ترین آنها اشاره کرد:

۱. ادامه ی آموزش دختران تا سطح تحصیلات عالی
۲. حرکت دختران به سوی کسب استقلال مالی و فردی، که با اشتغال به کار دختران در خارج از خانه و در بخش های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قابل مشاهده است.
۳. ظهور ادبیات فمینیستی که در آثار بعضی از نویسندگانی که در مورد وضعیت زنان نوشته اند، و در آثار هنری همچون فیلم های سینمایی و سریال های خارجی بی که در سال های اخیر در رسانه های داخلی نشر و پخش می شود، هویدا است.

در میان دیدگاه های جامعه شناختی، نظریه کنش متقابل نمادین، بیش از دیگر دیدگاه ها مساله ی هویت و شکل گیری آن را مورد مطالعه و تحلیل قرار داده است. جورج هربرت مید، نظریه پرداز برجسته ی

این دیدگاه است و مانفرد کان نیز چهره ی شاخص دیگر این دیدگاه است و ریچارد جنکینز با الهام از مید، گافمن و بارث نیز بر الگوهای هویت شناسی نظری افکنده است. اما آنچه من به عنوان چارچوب نظری برای تبیین موضوع برگزیده ام، نظریه ی آنتونی گیدنز در خصوص هویت است. آنتونی گیدنز بر نقش فرد در تشکیل هویت تاکید کرده و هویت را آگاهی فرد نسبت به خودش می داند. برداشتی که گیدنز از هویت دارد به برداشت کان از هویت نزدیک است. در این برداشت از هویت هم ابعاد اجتماعی و هم ابعاد فردی لحاظ شده، اما بر بعد فردی و نقشی که خود فرد در دنیای مدرن در شکل گیری و بازسازی هویت دارد و بر جنبه ی پویا و معتبر هویت تاکید بیشتری شده است. گیدنز جنبه های روانشناختی و چالش های هویتی را در دوران جدید مورد توجه و تحلیل قرار داده است و باز اندیشی در هویت را در پرتو معیارها و ارزش های جدیدی که دائماً هم در حال تغییر است، ویژگی دوران جدید و نتیجه ی گسترش فناوری های اطلاعاتی، ارتباطی و جهانی شدن اقتصادی و فرهنگی می داند. (گیدنز، ۱۳۸۰)

به گفته ی آنتونی گیدنز، اگر بفهمیم که در قلمرو خانواده و نقش های درون آن، چه تحولاتی در حال وقوع اند، تا حدود زیادی خواهیم فهمید که در الگوهای گسترده تر زندگی اجتماعی چه اتفاقی در جریان است. (گیدنز، ۱۳۸۲: ۵۲ به نقل از فام و

بررسی شتاب زده...

این مطالعات که یقیناً ناقص و بدون درک عمیق از آن باور مدرن صورت می گرفت، پیامد آن هم یقیناً با مشکلات و برداشت های متفاوت همراه بود. در این مورد، اولین نشریه هایی که با دیدگاه نیمه چپ به نشر آغاز نمود، نشریه ی خلق در سال ۱۳۴۵ ه. ش و به دنبال آن پرچم در سال ۱۳۴۶ و سرانجام شعله ی جاوید در سال ۱۳۴۷ می باشد.

این نشریات با اهداف اشاعه ی افکار چپ برای مبارزه با رژیم و ایجاد جاذبه برای جذب نیروی بیشتر به کار آغاز کردند، اما جریان اخیر که از مشی مستقل حمایت می نمود، به زودی از لحاظ ساختار تشکیلاتی دچار انشعاب و چند دستگی گردید. اولین حرکت با نشر پس منظر تاریخی در سال ۱۳۴۹ و اعلام گروه انقلابی در سال ۱۳۵۱ و دسته های دیگر بنام سرخا، آخگر و ساما در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ از درون آن جریان اعلام موجودیت نمودند. این جریان در ابتدا با جاذبه ی وسیع در درون روشنفکران آن عهد استقبال و در تظاهرات، میتینگ ها و ایجاد اتحادیه های صنفی جلوه ی قابل توجه از خود نشان داد. اما نبود تجربه ی تاریخی و درک عمیق از آثار تیوریک و محفل بازی ها سبب شد تا این جریان با وجود مبارزه ی درونی، به حل تضادهای فکری از مسیر منطقی موفق نشود. این وضعیت در حالی ادامه داشت که هواداران این جریان نه تنها از جانب نظام بلکه از طریق جناح های راست و نیروهای چپ متعلق به خلق و پرچم نیز زیر فشار شدید قرار داشت. در این وضعیت دشوار بود که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ رخ داد و از همه بیشتر لبه ی تیز شمشیر آن برای حذف و نابودی این جریان به کار افتاد.

ب: خلق و پرچم

حرکت سینه خیز خلق و پرچم در درون دستگاه نظامی و بروکراسی نظام شاهی، سرانجام منجر به کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و سقوط سلطنت گردید. این نیرو که بعد از کودتا در دهلیز ورود به ارگ داخل شده بود، به زودی با اعلام ریفورم ارضی که یقیناً به منظور اهداف خاص توسط این نیرو طراحی گردیده بود، رهبری کودتای نظام جدید را که مردم افغانستان را و ادامه دهنده ی سلطنت زیر عنوان جمهوری تعلق می کردند، با مشکل بزرگ مواجه ساخت.

غفاری، ۱۳۸۸) به این ترتیب گیدنز معتقد است که خانواده و نقش های افراد درون آن دستخوش سه دگرگونی اصلی می شود: اول، خانواده دیگر یک واحد اقتصادی نیست، بلکه مجموعه یی از پیوندها است که بیشتر بر اساس روابط عاطفی شکل گرفته است. دوم، یک نسل پیش، پیوند میان زن و مرد مخصوصاً در ازدواج سنتی و عمدتاً بر اساس نقش های ثابت بود، اما در طول حدود یک نسل همه ی اینها تغییر کرده است و نقش زن آنچنان که در گذشته ثابت و مشخص بود، ثابت نیست. مهم ترین اتفاقی در حال وقوع این است که دیگر زنان بر اساس آنچه فرهنگ و یا سرنوشت محتوم به آنها دیکته می کند، زندگی نمی کنند، و هویت شان را بیشتر به واسطه نقش های اجتماعی بی که ایفا می کنند، می سازند. سوم، موقعیت در حال تغییر زنان، به موازته ی قدرت آنها با مردان مربوط می شود. جوامع ما بیشتر در ارتباط میان دو جنس، هر روز مساوات طلب تر می شود و قدرت زنان رو به افزایش است. بنابر این، ساختن و پرداختن نوعی هویت شخصی و اجتماعی امر خطیر است، "چون زندگی اجتماعی انسان بدون وجود چارچوب مشخص از هویت فردی و اجتماعی که بوسیله ی آن بدانیم که دیگران کیستند، و خود کیستیم، غیر قابل تصور است." (گیدنز، ۱۳۷۷: ۷۴ به نقل از فام و غفاری، ۱۳۸۸)

صفحه ی ۶

این ریفورم پایه ی اجتماعی رژیم را که عمدتاً ملاکان بزرگ کشور شامل آن بودند، به لرزه در آورد. این کار متحدان واقعی رژیم را از آن دور و زمینه ی انزوای آنها در سطح بین المللی بیشتر دامن زد. از جانب دیگر بسیاری از سرمایه داران و نیروی کار نیز درگیر توهم شده و برای حفظ موقعیت شان دنبال راهکار نوین و یا فرار از کشور شدند. به هر اندازه یی که سکتور خصوصی در بخش زراعت و امور اقتصادی از رژیم فاصله می گرفت، به همان پیمانه سرمایه یی بروکراتیک و دولتی در راس امور قرار گرفته و زمینه ی فعالیت برای گرفتن کامل قدرت سیاسی را برای خلق و پرچم فراهم می ساخت. به هر اندازه یی که پایه ی اجتماعی رژیم از آن روگردان میگردید، به همان تناسب کشورهای منطقه و جهان غرب هم از آن فاصله گرفته و برای مقابله با اوضاع به دنبال مهره های جدید می گشتند. چون جانشین دیگری وجود نداشت، اوضاع در بیرون به نفع اخوانی ها و در داخل به نفع خلق و پرچم انکشاف می یافت. داوود که مانند دانه ی گندم میان دو سنگ آسیاب گیر افتاده بود، در سطح بین المللی با بی التفاتی جهان غرب مواجه و در داخل با مقاومت اخوانی ها، ستمی ها و ملاکان بزرگ درگیر بود و در کنار آن با امتیازخواهی رو به گسترش خلق و پرچم و اتحاد شوروی روبرو شده بود. تهدید کودتا توسط خلق و پرچم از یکسو، فشار و امتیازخواهی اتحاد شوروی از جانب دیگر، عصیان نیروهای اخوان و مخالفان دیگر که پایه ی اجتماعی آنانرا ساختار اجتماعی مظلون به رژیم تشکیل میداد، هر لحظه رژیم را در معرض توطیه ی مخالفان بویژه مخالفان متحد غرب قرار میداد. داوود بعد از سبک و سنگینی خطر، سرانجام به تصمیم بزرگ دست زد. این تصمیم همانا اتکای دوباره به غرب، متحدان منطقی آن و به شکلی اعلام قطع روابط با مسکو بود. این تصمیم که با تصفیه ی ارتش و بروکراسی از خلق و پرچم آغاز و با اتخاذ روابط با متحدان غربی در منطقه انکشاف یافت، سرآغاز بحران به شمار می رود. این تصمیم که نهایت دیر و بدون برنامه و یا عجزولانه روی دست گرفته شده بود، با عکس العمل قهری خلق و پرچم و حمایت ضمنی اتحاد شوروی روبرو شد و کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ را با خشونت بی نظیر در تاریخ کشور به همراه آورد.



امریه امیری

"سوسیالیست" های فرانسه، گردش به راست تا انتها

"مسئله‌ی سرگذشت تراژیک چپ در فرانسه تا حدودی به این برمی‌گردد که دولت سوسیالیست تکلیف‌اش را با اتحادیه‌ی اروپا که به شدت زیر نفوذ راستگرایان آلمان بود روشن نکرد. تنها چند روز پس از انتخابات، یعنی ششم می، رئیس‌جمهور جدید باید در اجلاس گروه ۲۰ شرکت می‌کرد. او مجبور بود که بلافاصله موضع خود را در مورد قطعنامه‌ی اروپا که سیاست ریاضت اقتصادی را تحمیل می‌کند، روشن می‌کرد. اولاند در مقابل مرکل کاملاً دست‌بسته بود و حتا در همان اجلاس پیشنهاد خود را به موافقت مرکل منوط کرد. فرانسوا اولاند با شور و شوق مردم در انتظار تغییر، به ریاست‌جمهوری فرانسه رسید. اکنون می‌توان گفت که او تنها در یک چیز موفق شده است: مایوس کردن مردم کشورش."

موسسه، در سه‌ماه اول سال حدود ۷۴ هزار شغل در بخش تجاری و بازرگانی حذف خواهد شد و نرخ بیکاری تا پایان ماه مارچ به ۶/۱۰ درصد جمعیت فعال فرانسه خواهد رسید. توبایس بلاتر، مدیر مرکز تحقیقات اقتصادی اروپا (دایوا) می‌گوید: "انتظار می‌رود اقتصاد فرانسه دچار رکود شود. همچنین نگاهی به سقوط شاخص‌ها نشان‌دهنده‌ی مشکلات موجود در بخش‌های خدماتی و کاهش تقاضای داخلی است که طی سال‌های گذشته همواره سنگ بنای رشد اقتصادی فرانسه بوده است." فرانسوا میتران، رئیس‌جمهور سوسیالیست قبلی، به دنبال برخی اصلاحات ساختاری قابل توجه، پس از دوسال، در سال ۱۹۸۳ چرخشی به سوی اقتصاد انقباضی داشت. ولی دومین رئیس‌جمهور سوسیالیست، تنها شش ماه وقت کافی داشت تا چرخش لیبرالی را با شور و شوق طرفدار صادق به پایان برساند. اگر میتران فقط مظهر رهاکردن قشرهای کارگری و مردمی بود، اولاند گسست با افشار میانه را نیز به آن اضافه کرد. اولاند به محض رسیدن به قدرت، چون سارکوزی، پا جای

فرانسوی‌هایی که در سال ۲۰۱۲ پای صندوق‌های رای رفتند و پس از دهه‌ها یک سوسیالیست را در بالاترین رده‌ی اجرایی کشورشان برگزیدند، هرگز فکر نمی‌کردند که تنها یک‌سال بعد، وضعیت خود آنها و سیاست‌های کشورشان حتا از قبل هم بدتر شود. فرانسه اکنون در بحران اقتصادی عمیقی به‌سر می‌برد و اولاند بیشتر دستمایه‌ی تمسخر مردم است تا افتخار آنها. نرخ بیکاری در این کشور از سال ۱۹۹۹ تا کنون بی‌سابقه بوده و از مرز ۱۰ درصد جمعیت فعال آن گذشته است. امسال نام بیش از سه‌میلیون و ۴۰۰ هزار نفر در مراکز کاریابی این کشور ثبت شد. مسأله‌ی بازنشستگی و افزایش دوساله‌ی آن که در زمان نیکلاس سارکوزی در دسرساز شد، برخلاف وعده‌ها حل نشد و اکنون نه کارگران راضی هستند نه کارفرماها. همچنین دولت سوسیالیست فرانسه در بودجه‌ی سال آینده‌ی خود، برای نخستین بار با اجرای برنامه‌های ریاضتی و توسل به کاهش هزینه‌های دولتی به مواجهه با کسری بودجه خود رفته است. بر اساس این طرح، دولت ۱۵ میلیارد یورو از هزینه‌های خود را می‌کاهد و این هزینه‌ها عموماً به بخش آموزش، بهداشت و درمان و خدمات دولتی مربوط می‌شود. همچنین دولت برآن است که سال آینده از طریق افزایش مالیات، درآمد سه میلیارد یورویی برای خود ایجاد کند تا با کمک این برنامه‌های سختگیرانه، کسری بودجه‌ی خود را به ۶/۳ درصد تولید ناخالص داخلی برساند. این درحالی است که صندوق بین‌المللی پول هنوز راضی نشده و می‌گوید: اقتصاد فرانسه نیازمند تسریع اصلاحات ساختاری است که طی یک‌سال اخیر به اجرا گذاشته شده است. مقامهای این صندوق پس از سفر به فرانسه در ماه جون، از عملکرد طرح‌های دولت سوسیالیست این کشور برای کاهش مخارج در بخش دولتی و افزایش تولید داخلی استقبال کردند. با اینحال، ادوارد گاردنر، مسوول تیم ناظران حاضر در پاریس گفت: "بررسی‌های اخیر ما نشان می‌دهد که فرانسه در مقایسه با دیگر شرکای اروپایی‌اش از قابلیت انعطاف‌پذیری کمتری در بخش صنایع و تولید، همچنین در بخش بازار رقابتی برخوردار است و این مسأله، رشد اقتصادی کشور را تحت‌تأثیر قرار داده است." در نهایت پیشنهاد صندوق بین‌المللی پول، همان راه‌حل همیشگی است: برای جذب بیشتر نیروی کار و کاهش بیکاری، دولت فرانسه روند انعقاد قراردادهای کاری را تسهیل کند! با همه‌ی تقلای دولت، اقتصاد فرانسه از اواسط سال ۲۰۱۱ میلادی روند رشد خود را از دست داده است. موسسه‌ی ملی آمار و مطالعات اقتصادی فرانسه پیش‌بینی کرد که در شرایط کنونی، اقتصاد فرانسه تا آخر سال جاری از رشد محروم خواهد بود. به گفته‌ی این

حرفه‌یی و بودجه‌ی ولایتها... نام می‌برد. البته دولت با یکسری اقدامات آغاز به کار کرد که امید به تحقق برخی از رویاهای "عدالت دقیق‌تر هدف‌گیری شده" که شعار جدید بود را افزایش داد. اقداماتی نظیر کمک‌هزینه‌ی تحصیلی برای خانواده‌های کم‌درآمد، مالیات استثنایی ۷۵ درصد برای درآمدهای بسیار بالا، مالیات بر ارزش‌افزایی ۲۴ درصد، ایجاد بانک نیمه‌دولتی سرمایه‌گذاری، سقف‌بندی بخشی از اجاره‌خانه‌ها، بازپرداخت کامل قرص‌های پیشگیری از بارداری، بازنشستگی در ۶۰ سالگی برای افرادی که بیش از ۴۰ سال حق‌بیمه پرداخته‌اند، ایجاد شغل در وزارت آموزش و پرورش (۱۰ هزار نفر در سال ۲۰۱۳) و حذف بازنگری سیاست‌های اجتماعی دولت دوران سارکوزی (جایگزینی نشدن یک پست از دو پست بازنشسته‌شدگان) و از این دست. ولی دیری نیاید که دولت به همان نظم و خطوط ترسیم‌شده بازگشت. طرح مالیات ۷۵ درصد (که از همان ابتدا پوششی برای اجرائش اصلاحات مالیاتی واقعی بود)، کنار گذاشته شد. از مالیات بر سود سرمایه نیز با وجود انواع روش‌های فرار از مالیات، چیزی نماند. در مقابل، دولت برای ۲۰ میلیارد یورو هدیه به شرکت‌های کوچک و بزرگ هیچ مشکلی نداشت. سپس نوبت به لویی گالوا، کارفرمایی رسید که با نام

جمله‌ی انقلابی اولاند در سفرزانی جنوری ۲۰۱۲ در بورژ که "دشمن واقعی من دنیای مالی است" به سرعت به موزه‌ی فاطرات انتفباتی سپرده شد. دست‌اندرکاران مالی بی‌هیچ دشواری توانستند امتیازات‌شان را مفظ کنند. اولاند، کم‌توقع‌تر از دیوید کامرون محافظه‌کار بریتانیایی، هیچ کاری برای خروج از دور تسلسل سودآوری دورقمی بانک‌ها نکرد. برای تکمیل کار، رئیس‌جمهور فرانسه اولین سالگرد به قدرت رسیدن‌اش را با قانون ارمیت قرارداد بین کارکنان و کارفرما بر قوانین جمعی و کاهش امکانات حقوقی کارگران جشن می‌گیرد که اساس حقوق کار را متلاشی کرد. این ساز از زمان سارکوزی نواخته شده بود و "کار بیشتر برای حقوق کمتر" تبدیل شد.

مقدس "پیمان رقابت" افکار عمومی را برای لزوم کاهش "دستمزد" آماده کند. البته او به بسیاری عوامل دیگر، از جمله آموزش و پژوهش نیز اشاره می‌کند. ولی پیمان رقابت ولی ژان مارک ایرو، نخست‌وزیر فقط یک نکته را می‌گیرد: "شرکت‌ها می‌توانند از اعتبار مالیاتی معادل کاهش شش درصد سهم مشارکت بیمه‌های اجتماعی بهره‌مند شوند." اما کاهش پرداخت بیمه‌های اجتماعی توسط کارفرمایان تنها منافع آنها را افزایش داد و هیچ سرمایه‌گذاری تازه و شغلی ایجاد نشد. شاهکارهای اولاند همین‌جا پایان نیافت. جمله‌ی انقلابی اولاند در سخنرانی جنوری ۲۰۱۲ در بورژ که "دشمن واقعی من دنیای مالی است" به سرعت به موزه‌ی خاطرات انتخاباتی سپرده شد. دست‌اندرکاران مالی بی‌هیچ دشواری توانستند امتیازات‌شان را حفظ کنند. اولاند، کم‌توقع‌تر از دیوید

کامرون محافظه‌کار بریتانیایی، هیچ کاری برای خروج از دور تسلسل سودآوری دورقمی بانک‌ها نکرد. برای تکمیل کار، رئیس‌جمهور فرانسه اولین سالگرد به قدرت رسیدن‌اش را با قانون ارجحیت قرارداد بین کارکنان و کارفرما بر قوانین جمعی و کاهش امکانات حقوقی کارگران جشن می‌گیرد که اساس حقوق کار را متلاشی کرد. این ساز از زمان سارکوزی نواخته شده بود و "کار بیشتر برای حقوق بیشتر" به "کار بیشتر با حقوق کمتر" تبدیل شد. این ساز با مهر چپ و با نام زیبای "امنیت شغلی" سر برآورده است. هوش و زرنگی بسیار لازم نیست تا تفاوت این دو را یافت. برای رئیس‌جمهور سابق فرانسه "اگر اکثریت کارکنان یک شرکت توافق کنند که در مورد ساعات کار، ارجحیت نگاه‌داشتن شغل است، این کار شدنی است!" برای رئیس‌جمهور جدید اما سپردن دستمزد به دست کارفرما قانون می‌شود: "شرکت‌هایی که با مشکلات زیادی مواجه‌اند، می‌توانند موقتاً با حفظ امنیت عمومی اجتماعی، تعادل کلی زمان کار دستمزد را تنظیم کنند." تنها کارفرمایان تعیین‌کننده‌ی "تعادل" فوق هستند: افزایش ساعات کار، کاهش دستمزد بیش از ۲/۱ برابر حداقل دستمزد (هزار و ۳۴۶ یورو که گویا بالاترین درجه‌ی رفاه است) و حتا تحمیل جابجایی محل کار و... همه با اراده‌ی کارفرما شدنی است. این راهکار همان تکرار قدیمی‌ترین توصیه‌های نتولیبرالی سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه است. از سال ۱۹۸۴ این سازمان "بازنگری مقررات مربوط به امنیت، افزایش انعطاف‌پذیری ساعات کار و ترویج قرارداد بین کارگران و کارفرمایان" را توصیه می‌کرد. پرسش این است که درک این سازمان از مبارزه با بیکاری چه بود؟ همه کار داشته باشند، حتا اگر به کارگران فقیر تبدیل شوند؟ تا کنون فرانسه به بهای خشم این سازمان با این روند مخالفت کرده بود. طعنه اینجاست که سرانجام تسلیم‌شدن در برابر آن در دولت سوسیالیست رقم خورد. مسأله‌ی سرگذشت تراژیک چپ در فرانسه تا حدودی به این برمی‌گردد که دولت سوسیالیست تکلیف‌اش را با اتحادیه‌ی اروپا که به شدت زیر نفوذ راستگرایان آلمان بود روشن نکرد. تنها چند روز پس از انتخابات، یعنی ششم می، رئیس‌جمهور جدید باید در اجلاس گروه ۲۰ شرکت می‌کرد. او مجبور بود که بلافاصله موضع خود را در مورد قطعنامه‌ی اروپا که سیاست ریاضت اقتصادی را تحمیل می‌کند، روشن می‌کرد. اولاند در مقابل مرکل کاملاً دست‌بسته بود و حتا در همان اجلاس پیشنهاد خود را به موافقت مرکل منوط کرد. فرانسوا اولاند با شور و شوق مردم در انتظار تغییر، به ریاست‌جمهوری فرانسه رسید. اکنون می‌توان گفت که او تنها در یک چیز موفق شده است: مایوس کردن مردم کشورش.

افغانستان، سرزمین اقلیت‌های قومی

گجرهای افغانستان

✎...گوپندی

افغانستان سرزمین اقلیت‌های ملی و قومی است. این ملیت‌ها و اقوام نظر به رشد مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارای تمایزات و شاخصه‌های خاص خود و درجات متفاوت را حایز گردیده‌اند.

بسیاری از این ملیت‌ها در میثاق کشوری این سرزمین، هویت‌شان به رسمیت شناخته شده، اما عده‌ی کثیر دیگر تا کنون نیز هویت‌شان ناشناخته و پنهان مانده است.

از جمله ملیت‌های ساکن سرزمین ما که از قدیم تا کنون در این جغرافیا مقیم بوده و از رنج و مصایب در این زمینه بهره‌ی بیشتر برده تا از امتیازات، ملیت گجر است. ویژگی مهم منسوبان این ملیت در آنست که روی هویت‌شان تاکید داشته و با باورمندی به منشای اتنیکی اش هویت خود را مطرح کرده است.

این ملیت نیز مانند دیگر ملیت‌های ساکن افغانستان از پیوندهای ملیتی در خارج از مرزهای کنونی برخوردار بوده و بدون پنهان سازی در این مورد، همواره بر آن تاکید نیز داشته است.

گجرها در ولایات شمال کشور بویژه در بغلان و سایر ولایات به شکل ده نشین زیست نموده و زندگی مرارت بار و سخت را می‌گذرانند.

اعتقادات و باورهای دینی این ملیت مانند اکثریت قاطع مردم افغانستان اسلامی است، اما در رسم و رواج‌ها و فولکور دارای تمایزات و ویژگی‌های مخصوص خود می‌باشد.

گجرها علاوه بر رسم و رواج خاص خودشان، در هر جای افغانستان که زندگی کرده‌اند، بخشی از عنعنات و رسوم آن مناطق را نیز کسب نموده و از آن متأثر گردیده‌اند.

گجرها دارای زبان و گویش خاص خود بوده، اما متأسفانه نتوانسته‌اند در ادبیات نوشتاری اثر ماندگار و درخور توجه

بیافرینند. در زبان نوشتاری آنان از الفبای زبان‌های رسمی و ملی کشور استفاده میکنند. اگر اثر نوشتاری هم ایجاد نمایند، از این الفبا استفاده میکنند. گرچه وزارت معارف، بنا به سفارش قانون اساسی کشور وظیفه دارد تا به هر ملیت و قوم، زمینه‌ی آموزش ابتدایی را به زبان مادری اش فراهم کند، اما بنا به معلومات موثق، تا کنون در این رابطه تلاشی صورت نگرفته است.

بنا به صحبت شفایی موسفیدان این ملیت، گجرها به سی و دو قوم و ساختار اجتماعی طایفوی تقسیم گردیده‌اند و این مجموعه در اقصای نقاط کشور و از جمله در اطراف میدان هوایی بگرام به شکل کنولوی زندگی می‌نمایند. تصورات مختلف در مورد منشای اتنیکی و پیشینه‌ی تاریخی این ملیت وجود دارد که از آن میان عده‌ی براین باورند که این ملیت بخشی از اجتماع انسانی‌اند که در ایالت گجرات هندوستان و یا ایالت پنجاب پاکستان و یا کنشمبر زندگی می‌نمایند. اما عده‌ی دیگر، سوابق زیست و حیات آنرا در این کشور به ادوار کهن پیش از اسلام پیوند میدهند.

بنا بر گزارشهای رسانه‌ی این ملیت کمتر به تعلیم و تحصیل دسترسی داشته و در جریان یک دهه‌ی اخیر توانسته است که درین زمینه پیشرفت اندکی داشته باشد و در ساحاتی چون ولسوالی دوشی در بغلان به دو باب مکتب ابتدایه و یا دو باب مکتب

سیار دسترسی داشته باشد. گجرها زندگی مشقت بار و سخت اقتصادی را سپری می‌نمایند. عدم دسترسی آنها به مرکز آموزشی و صحتی از جمله مسایلی است که انواع و اقسام امراض ساری و غیرساری را در درون این ملیت بوجود آورده است.

زندگی کوچ نشینی و دور از دسترسی به خدمات معیاری و عمدتاً تریبیه‌ی مال و مواشی به این ملیت زمینه‌ی آن را نداده است که در کنار دیگر ملیت‌ها و اقوام این سرزمین جایگاه خاصی در عرصه‌ی اقتصاد، سیاست و فرهنگ داشته باشد.

به میان آورده است. وی فساد اداری، عدم همکاری میان اداره‌های ذیربط و معیاری نبودن مواد را از جمله‌ی عوامل اصلی مشکلات ساخت و ساز در کشور میداند. اما تا جاییکه به سیاست اقتصادی دولت افغانستان ارتباط می‌گیرد، کوشش می‌شود تا میزان رشد اقتصادی در کشور افزایش ولی توسعه‌ی اقتصادی کاهش یابد. در این حالت افزایش درآمد عده‌ی خاص در نظر گرفته شده ولی درآمد سرانه در سطح ملی با بی توجهی مواجه می‌شود. اینگونه سیاست اقتصادی خود به خود منجر به تفاوت در درون اجتماع شده و به تدریج بنا به نرخ تورم که پیامد آن سیاست اقتصادی است، عده‌ی قلیلی صاحب سرمایه‌های بیشتری میشوند اما عده‌ی کثیر همچنان در فقر و بی روزگاری به سر می‌برند. این گونه سیاست اقتصادی از یک سو مشارکت و وفاق ملی را دچار تنش و ابهام میسازد و از سوی دیگر، با ایجاد شکاف و تفاوت‌های اجتماعی، طبقات مختلف را نیز در تنش روبه رشد قرار داده و زمینه‌ی همکاری اجتماعی را برای نظام سازی مطلوب خدشه‌دار میکند.

رشد نامتوازن و...

از روز جهانی نورم و استندر(۱۲عقرب) جاده‌ها و ساختمان‌هایی که طی ده سال گذشته در کشور اعمار گردیده، در جریان کار هیچگونه اصول و اساسات استندر در آن رعایت نشده است. به گفته‌ی وی از ۸ میلیارد دلاری که برای ساخت و ساز جاده‌ها به مصرف رسیده، بنا به دلایل مختلف و از جمله به دلیل استفاده از مواد بی کیفیت، ۳ میلیارد آن ضایع گردیده است. همچنان بنا به گفته‌ی اوژن، اعمار بندها، جاده‌ها، بلند منزل‌ها و ساختمان‌های دیگر، در مجموع بدون رعایت اصول فنی و استاندارد صورت گرفته و در صورت بروز وقایع و حوادث طبیعی یقیناً خسارات مالی عظیم را به دنبال خواهد داشت. قربان حقجو، رئیس عامل اتاق تجارت و صنایع نیز با تایید سخنان وزیر فواید عامه در آن مراسم گفت: بیشترین موادی که از خارج وارد میگردد، درست بررسی نگردیده و خسارات جبران ناپذیری را

رضا قنبری

انسان در شعر

احمد شاملو: از جبر تا رهایی



شعر شاملو، شعر موقعیت‌ها و شرایط انسانی است. شعری که از زندگی و رویاهای انسان معاصر سخن می‌گوید و "انسان"، "سوژه شناسای" آن است. انسانی که شاملو در شعرهایش از او سخن می‌گوید، موجود شکوه مندی است که مالک این جهان است و مقتدرانه سعی می‌کند سکان این جهان دیوانه! را در دست بگیرد. اما انسانی که شاملو از او سخن می‌گوید، گاه در چنبره‌ی فقر و خشونت و ستم، اقتدار و آزادی خود را از دست می‌دهد و دیگر صاحب آن شوکت خداگونه نیست. پس به ناچار تحقیرشده و رهاشده می‌ماند و نومیدانه سعی می‌کند موقعیت و جایگاه از دست رفته‌ی خود را به دست بیاورد. اما نوع نگاه شاملو به مبارزه برای رهایی انسان، نگاه ملموس و نزدیک به حقیقت است. یعنی او در شعرش کمتر به سمت شعار و نگاه آرمانی دور از دسترس می‌رود، و آن چه که در شعرش می‌گوید، میل منطقی به رهایی و کسب جایگاه از دست رفته‌ی آدمی است. نگاه و میل منطقی او را هنگامی می‌بینیم که گاه شعرش خسته و ناامید است و گاه، سرکش و خشمگین. در شعر شاملو، انسان گاه از حرکت و مبارزه و تلاش ناامید می‌شود و گاه محکم و استوار و خشمگین فریاد می‌زند. همین نوسان و تلاطم در میان "سکوت و تحمل" و "خشم و عصیان است" که شعر او را به زندگی نزدیک می‌کند، او انسانی را نشان می‌دهد که گاه از هر تلاشی خسته می‌شود، و گاه میل به تلاش و دگرگونی، در او زلزله‌یی به وجود می‌آورد، و نمونه‌ی این انسان‌ها و شرایطی این چنینی، همواره در اطراف ما دیده می‌شود. اما جدا از بعد سیاسی و اجتماعی شعر شاملو، که در آن انسان‌ها این گونه که گفتم، تعریف می‌شوند؛ شعر شاملو کلاً شعر انسان‌گرا و انسان محور است. او دغدغه‌اش انسان و زندگی و شرایط اوست. شاملو در شعرش انسانی را نشان می‌دهد که در شرایط جبری و مکانیکی قرار می‌گیرد و ابتکار عمل و میل و انگیزه‌هایش را از دست می‌دهد. او در شعرش از انسانی صحبت می‌کند که احساس تنهایی و بی عشقی، او را شکنجه می‌دهد و روح او را آسیب پذیر و شکننده می‌کند:

ظلمات مطلق نابینایی

احساس مرگ‌زای تنهایی

"چه ساعتی است؟ (از ذهنم می‌گذرد)

چه روزی؟

چه ماهی

از چه سال کدام قرن کدام تاریخ کدام سیاره؟"

تک سرفه‌ای ناگاه

تنگ از کنار تو .

آه، احساس‌هایی بخش هم چراغی!(آستانه، ص ۱۲)

انسان در شعر احمد شاملو، انسانی است که در شرایط جبری اسیر است و برای شکستن این جبر و رهایی از اسارت زندگی روزمره، به هم نفس و شریکی احتیاج دارد، شریکی که احساس عمیق تنهایی او را تسکین دهد و به او عشق هدیه کند. "عشق"، مفهومی است که شاملو همیشه با آن دست به گریبان است و یکی از دغدغه‌های مهم او محسوب می‌شود. شاملو، شاعر عاشقانه‌های بزرگ است. عشق برای او نه ماهیت آسمانی و رویاگونه، بلکه ماهیتی کاملاً زمینی و واقع‌گرا دارد. او از عشق به عنوان راه نجاتی برای روح بشر و زندگی سرد یکنواختش استفاده می‌کند.

ریشه‌های مشترک دو انسان (انسان‌ها) و میل به باهم بودن و در نتیجه فراخ شدن و عمیق شدن فکر و روح آن دو انسان، خود عشق است و نه هیچ چیز دیگر! و در شعرش، عشق راه رستگاری و عبور از این جبر مکانیکی زندگی است!

احساس می‌کنم

در هر کنار و گوشه‌ی این شوره زار یأس

چندین هزار جنگل شاداب

ناگهان

می‌روید از زمین

آه ای یقین گمشده

ای ماهی گریز

در برکه‌های آینه افتاده تو به تو!

من آبگیر صافیم

اینک! به سحر عشق؛

...

احساس می‌کنم

در هر رگم

به هر طپش قلب من

کنون

بیدار باش قافله‌یی می‌زند جرس

آمد شبی برهنه‌ام از در

چون روح آب

در سینه‌اش دو ماهی و در دستش آینه

گیسوی خیس او خزه بو

چون خزه به هم

من بانگ برکشیدم از آستان یأس - آه ای یقین یافته

بازت نمی‌فهمم! - (باغ آینه، قسمتی از شعر ماهی).

شاملو عشق را به عنوان نیرویی می‌داند که می‌تواند انسان را

برهاند، در شعر او عشق در حکم عامل محرکی ایفای نقش

می‌کند که مفاهیم و ساختارهای حیات را دچار تحول و

دگردیسی می‌کند. انسان در شعر او، مثل معبدی است که بی

نور و حرارت آتش عشق، رونقی نخواهد داشت. به گمان او،

هم اندیشی و سازگاری دو روح و دو فکر، مهم‌ترین اتفاق

و انقلابی است که برای انسان تنها، می‌تواند اتفاق بیفتد.

اتفاقی که مهم‌ترین بیماری انسان معاصر؛ یعنی انزوا و

وحشت را می‌تواند علاج کند. حتا در اشعار تند سیاسی او هم،

مخاطب می‌تواند ردپای عشق را بیابد. عشقی که انگیزه‌یی

است برای ادامه مبارزه و حتا بروز عصیانی هستی‌شناسانه!

عصیانی بزرگ که ریشه‌اش در شناختن خود و شناختن

تنگناهای بشری و محدودیت‌ها و "روند دکماتیسمی" جامعه

و جهان است. احمد شاملو نگاهی موشکاف و نقادانه به انسان

معاصر دارد. او از انسانی سخن می‌گوید که در لایه‌های

روزمرگی و تکرار، و در مهی از رویاهای تباه شده، تمام می

شود! و همواره به دنبال راه نجات و روزنه‌ی امید می‌گردد.

شاملو، در شعرش اگر چه به عنوان یک دانای کل عمل می

کند و درباره‌ی اتفاقات و شرایط و وضعیت‌ها و آرزوها، حکم

بزرگ صادر می‌کند، اما این حکم را و روایت‌گری را با آدم

های درون شعرش، تقسیم می‌کند. او به هر آدمی که در

شعرش هست و حتا کسانی که به آنها شعری تقدیم کرده،

نقشی و مسوولیتی واگذار می‌کند:

آدم‌ها و بویناکی دنیاهاشان یک سر

دوزخیست در کتابی

که من آن را

لغت به لغت

از بر کرده ام

تا راز بلند انزوا را

دریابم! (مجموعه‌ی آثار احمد شاملو، ص ۵۰۱)

شعر احمد شاملو، از انسان‌ها و مفاهیم انسان‌گرایانه سخن

می‌گوید. "سوژه شناسای" شعرش انسان است و از اشیاء و

طبیعت و احساسی‌گری و منطق خشک و سخت، در کنار یک

دیگر، برای نشان دادن وضعیت این انسان استفاده می‌کند.

یعنی در شعر او اشیاء و طبیعت در جهت توصیف و تعریف

انسان است و انسان برترین عنصر شعر او محسوب می‌شود.

دختران جوان و هویت اجتماعی...

چنان که تیلر می گوید: "برای آنکه بدانیم کی هستیم، باید کم و بیش بدانیم که چگونه به صورت کنونی در آمده ایم، و به کجا می رویم." (گیدنز، ۱۳۸۰: ۲۳ به نقل از فام و غفاری، ۱۳۸۸)

اما اگر آن سه دگرگونی گیدنزی-یی که در خانواده بوجود می آید را در خانواده های افغانستان بررسی کنیم، می توانیم بگوییم که (در مورد دگرگونی اول) تعداد کمی از دانشجویان و دانش‌آموختگان و کارمندان زن در نهادهای دولتی و غیردولتی از استقلالیت مالی و ثروت اقتصادی برخوردارند. اما اکثریت دختران کشور، حتی تعداد کثیری از فارغان دانشگاه‌ها بیکار و وابسته به اقتصاد پدر و مادر، شوهر و یا برادر هستند. این بدین معناست که اکثریت خانواده‌های ما هنوز هم یک واحد اقتصادی است و روابط عاطفی نیز به شدت در آنها حاکم است. گسست از خانواده‌هایی که در آن پدر و مادر از میزان تحصیلات پایینی برخوردارند و یا حتی بیسواد اند، خیلی مشکل به نظر می رسد. چرا که نمی توانند هنجارشکنی‌ها و ارزش‌های مدرن و دموکراتیکی را که دخترشان از دانشگاه و محیط اجتماعی و نهادهای اجتماعی آموخته و بدان باورمند است را بپذیرند و بدان احترام بگذارند. زیرا آنان در تمام عمرشان با ارزش‌های سنتی و حاکمیت پدرسالارانه و بزرگسالارانه پیوند ناگسستنی دارند، ولی با آن هم وضعیت کنونی طوری است که آنان مجبور اند بعضی از تغییرات را بپذیرند. چرا که رسانه‌های جمعی، محیط اجتماعی و تغییرات در سطح کلان جامعه بر عادت‌واره‌ها و ساختارهای ذهنی آنان نیز تاثیرگذار است. اما باید بگوییم که دخترانی که در پی هویت جدید هستند و می‌خواهند با ارزش‌ها و هویت‌های اجتماعی گذشته‌ی شان وداع گویند، دست از مبارزه و تبلیغ اندیشه‌ها و ارزش‌های مدرن برندارند. در خصوص تحصیلات باید بگوییم که تحصیلات به عنوان سرمایه‌ی فرهنگی و انسانی برای دانشجویان دختر یک حق است و برای دسترسی به این حق هیچ کسی، حتی پدر و مادر نیز نمی‌تواند مانع باشد و از سوی دیگر، دانشجویان دختر نیز نباید بعد از تحصیلات عالی خانه نشین شوند و اشتغال نوزند؛ چرا که به گفته‌ی مارکسیزم-فمینیسم تا وقتی که زنان از حوزه‌ی خصوصی به حوزه‌ی عمومی گام به جلو نگذارند، نمی‌توانند از زنجیرهایی که بر دست و پای آنان بسته است، رهایی یابند. وقتی زنان در حوزه‌ی عمومی گام می‌نهند، نه تنها از طفیلی بودن رهایی می‌یابند، بلکه از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی نیز دارای منزلت و ثروت می‌شوند؛ و از سوی دیگر، به ستم‌های مضاعفی که زنان بر دوش می‌کشند نیز آگاهی می‌یابند و برای رهایی زنان دیگر مبارزه میکنند. آگاهی یافتن و مبارزه کردن برای رهایی، گرچند آرمان تمام انسان‌ها و بخصوص جوانان به صورت عموم است، اما در خصوص زنان باید بگوییم که زنان تنها با ورود به حوزه‌ی عمومی، می‌توانند به آگاهی منسجم و هدفمند دست یابند.

در مورد دگرگونی دوم: نقش زنان در افغانستان هنوز که هنوز است ثابت باقی مانده است، اما تعداد محدودی از دختران و زنان تحصیل کرده اند که چند نقش را هم زمان به دوش دارند و آن را با موفقیت تمام به پیش می‌برند. حتی این امر در مورد دختران (چه تحصیل کرده و چه تحصیل نکرده) صادق است که همان کارهای ثابتی را که مادران شان بردوش کشیده و می‌کشند به پیش می‌برند و در همان حوزه‌ی خصوصی محبوس هستند و مطابق آنچه که فرهنگ و سرنوشت برای شان تعیین و دیکته کرده است، زندگی می‌کنند.

در زمینه‌ی دگرگونی سوم گیدنزی نیز یاد آور شوم که در افغانستان هنوز هم همان مردسالاری و پدرسالاری حاکمیت دارد و زندگی اکثریت دختران بر اساس خواست و امیال مردان بخصوص پدر خانواده رقم می‌خورد. دختران در نحوه‌ی همسرگزینی، انتخاب رشته، اشتغال ورزی و عدم اشتغال ورزی، تفریح، نوع لباس

پوشیدن، هنرمندی و... دست باز ندارند و حتی خیلی مواقع پدر، شوهر یا برادر و در کل مرد خانواده تصمیم می‌گیرند که آنان چه را برگزینند و چه را رها کنند. فقط معدودی از دخترانی هستند که از چنین انتخاب‌هایی برخوردارند. کسانی که در سه دگرگونی گیدنزی خود را سهیم می‌دانند و فکر می‌کنند که از پیش‌تازان دگرگونی در خانواده و اجتماع هستند و گامی را به سوی مبارزه و آزادی خواهی و برابری خواهی برداشته‌اند، نیز در یک سردرگمی تمام عیار به سر می‌برند؛ چون از یک سو با خانواده و جامعه‌ی دست‌به‌گریبان اند که پدرسالاری و مردسالاری گویا در سرشت آنان نهادینه شده است و رهایی از آن و یا مبارزه علیه آن محال به نظر می‌رسد، و از سوی دیگر، با دگرگونی‌های عمیق پارادایمی و مفهومی‌یی که چگونه با ارزش‌ها و هنجارهای نوین و ایده‌های دموکراتیک کنار بیایند و خود را از کلافه‌ی سردرگم مدرنیته و حتی پسامدرنیته برهانند، در ستیز اند. یعنی بعضی از روشنفکران و دانش‌آموختگانی که خود را حامی ارزش‌های دموکراتیک قلمداد می‌کنند، با خود در ستیز اند و هنوز نتوانسته‌اند، مشکل خود را با خود حل کنند و ساختارهای ذهنی کهن را دور بی‌افکنند و عادت‌واره‌های خود را با سازه‌های مدرن بیارینند.

نیاز به تذکر است که دختران روستاها و شهرها که پایبند سنت‌های قدیم و ارزش‌های اجتماعی موجود اند نیز متزلزل شده‌اند. چرا که رسانه‌های چاپی و تصویری، میزان تحصیلات، محیط‌های متفاوت اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی بالای شان تاثیرات عمیقی گذاشته است. این تغییرات میان (دختران تحصیل کرده و غیرتحصیل کرده)، نشانه‌ی بحران هویت اجتماعی در میان دختران است که نتوانسته‌اند هنوز خود را به عنوان خرده فرهنگ زنان جوان تثبیت کنند.

اما من این سردرگمی را به فال نیک می‌گیرم، چرا که این مساله نه تنها در میان دختران جوان بلکه در میان پسران جوان نیز مشاهده می‌شود؛ فقط شکل آن کمی متفاوت است. سردرگمی و بحران هویتی خود پیام آور این است که دیگر جوانان در پی سنت‌های قدیم نیستند و می‌خواهند به هویت‌های جدیدی دست یابند.

از آنجایی که جامعه‌شناسان معتقدند که جامعه‌ی سنتی به معنای محصل آن دیگر وجود خارجی ندارد، جوامع ماقبل مدرن را جوامع در حال گذار می‌نامند. در این باره گیدنز معتقد است که ما می‌توانیم به طور کلی دوره‌ی معاصر را مانند نبردی میان سنت و مدرنیته تلقی کنیم. از دیدگاه او، عالمان علوم اجتماعی اغلب در مورد مدرنیته بحث می‌کنند و کمتر به سنت و مسایل آن می‌پردازند. (گیدنز، ۱۹۹۹: ۳ به نقل از فام و غفاری، ۱۳۸۸)

بنابر این، از آنجایی که یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی در حال گذار متزلزل شدن ساختارها و شالوده‌های سنتی جامعه و به دنبال آن زیر سوال رفتن و به چالش کشیده شدن هویت فردی و اجتماعی است؛ ما در حال گذار از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن هستیم.

در نهایت می‌خواهم بگویم که این سردرگمی، روزی جوانان کشور بخصوص دختران جوان را به خودآگاهی و هویت اجتماعی معینی خواهد رساند.

مأخذ:

۱. گیدنز، انتونی (۱۳۸۰)، تجدد و تشخص، ترجمه ناصر موقیان، تهران: نشر نی.
۲. شفرس، برنارد (۱۳۸۸)، چاپ پنجم، مبانی جامعه‌شناسی جوانان، ترجمه کرامت‌الله راسخ، تهران: نشر نی
۳. شارع‌پور محمود و غلام رضا خوش‌فر (۱۳۸۱)، رابطه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی با هویت اجتماعی جوانان (مطالعه موردی شهر تهران)، نامه‌ی اجتماعی، شماره ۲۰، صص ۱۳۳-۱۴۷
۴. فام، جعفر زلفعلی و مظفر غفاری (۱۳۸۸)، تحلیل جامعه‌شناختی هویت اجتماعی دختران دانشجوی دانشگاه گیلان، پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه، شماره‌ی سوم ۱۳۸۸، صص ۱۲۱-۱۴۰

برگی از تاریخ

توغل

غلامان در عهد غزنویان

در جامعه‌ی تحت حاکمیت سلاطین غزنه، غلامان رکن اساسی قدرت را تشکیل میدادند. این تشکیلات با ارتش ساسانیان قبل از اسلام، خلفای اربعه، بنی امیه و بنی عباس قابل مقایسه نیست. این نیرو فقط در اواسط خلافت بنی عباس (معتصم از مادر ترک) از موجب دوران تقاعد قبایل نظامی عرب، ارتش غلامان را به وجود آورد.

معتصم از آن مواجبه هجده هزار غلام ترک از بازار برده فروشان خریداری کرد. در خراسان، ستون اصلی لشکر یعقوب، عیار خراسانی از دوهزار غلام تشکیل شده بود. عمرولیث برادرش غلام می‌خرد و آنرا به جاسوسانش می‌بخشید. غلامان در عهد سامانی قدرت بیشتر یافتند. سپهسالار اسماعیل ابن احمد سامانی، از غلامان بود.

منظور آنان از به خدمت گرفتن غلامان، مقابله با روسای قبایل و اعیان مرکز گریز بود. بقول اصطخری، نصر ابن احمد سامانی ده هزار غلام ترک زیر فرمان داشت، که بخش‌آز پدرش به میراث مانده بود.

ایلگ نصر دشمن محمود با هزار غلام ضمیمه‌ی لشکرش با محمود جنگید. به تدریج ایجاد لشکرغلامان پر خطر گردید. الپتگین خود غلامی بود که به مرتبه‌ی حاجب و سپهسالاری رسیده و سپس به روی ولی نعمت خود شمشیر کشید. قانون چنان بود که تجهیزات و ترکه غلام بعد از مرگ به مافوق می‌رسید، نه به خلیفه‌ی بغداد.

الپتگین در دوره‌ی ولایت خراسان، دو هزار و هفتصد غلام خاص، و بنا به نوشته‌ی تاریخ ایران، ۵۰۰ دهکده را به اسم اقطاع و یک میلیون راس گوسفند و قریب به یکصد هزار اسب و قاطر و شتر در مالکیت شخصی داشت.

سبکتگین خود غلامی بود که از بازار برده فروشان، الپتگین او را خریده بود. بنا به گفته‌ی صاحب سیاست نامه، تربیه و ارتقای غلام دوره‌ی معین داشت. در سال اول او پیاده بود، و هرگز حق نداشت در ظاهر و یا پنهان بر اسب سوار شود. در سی و پنج سالگی به امیر غلامان می‌رسید. در مورد التفات سلطان و برکشیدن غلامان هیئت ظاهری و بنیه‌ی فزیک غلامان دخیل بود.

در عصر مردسالاری، زیبایی ماهرویه‌ی غلامان، سرمایه‌ی بزرگ برای ارتقای شخصیتی و تقرب او به سلطان بود.

نوجوانان ترک تبار، با صورت زیبا و نیکو، رنگ روشن و جذاب از نظر سلطان ارزش خاص داشت. بیهقی در شرح واقعه می‌گوید که زیبایی غلام شاهی سبب شد تا از مرگ به خاطر جنایتی نجات و در سطح دوات دار سلطان ارتقا یابد.

و یا به قول گردیزی، ایاز، سوگلی نوجوان محمود، حتی پس از مرگ محمود، در به تخت نشاندن محمد پسر محمود، عنوان و موضوع مناسب برای طبع آزمایی شاعران در توصیف زیبارویان شده بود.

امرای همسایه و دوست برای سلاطین غزنه، غلامان را بعنوان هدیه و تحفه فرستادند.

گردیزی گوید: "قدرخان تعداد غلام ترک در ضمن هدایای قیمت بها به محمود فرستاد."

بیهقی گوید: "بعد از آنکه مسعود جایداد غازی را مصادره کرد، در جمله غلامان او را گرفت، و بقیه را به حاجبان بخشید."

بزرگان دربار نیز غلامان زیاد داشتند. بیهقی گوید: "امیر یوسف با ۵۰ غلام خاص خود به پیشواز امیر رفت. ابوالخرج که مورد اعتماد امیر بود، از خزینة سلطان به هفتاد غلام زرین کمر او مواجبه و جامگی داده شد."

غلامان، طوریکه قبلاً یاد آوری گردید، به مدارج بلند می‌رسیدند.

بیهقی گوید: "محمود التوتناش یکی از غلامان پدر را به حکومت خوارزم برگزید."

غلامان شاهی، پرچم، اسب‌ها، نیزه، گوبال و کمان مخصوص داشتند. در مراسم تشریفاتی، غلامان جامه‌های زربفت زیبا برتن و سلاح مرصع با آرایش طلا و نقره در دست و کمر، صف زده و در تالار دربار، سلطان و مسند او را احاطه میکردند.

غلامان، شغل جامه داری سلطان، علم داری و چترداری سلاطین را که نهایت مهم بود، بدست می‌آوردند. هر غلام خاص برای خود دو غلام داشت. در مورد تعداد غلامان بیهقی گوید: "امیر در سال ۱۰۳۹ م در حین سان سپاه تعداد غلامان سرای او به چهار هزار میرسید." پنج سال بعد از شش هزار غلام سرای یاد می‌نماید.

سلطان غزنه در گماشتن احمد پناالتگین به حکومت در سال ۱۰۳۱ م صدو سی تن از غلامان خاص خود را به او بخشید.

دو ماه بعد زمانیکه تاش را به حکومت ری می‌فرستاد، صد غلام بر صدو پنجاه غلام وی افزود.

در سال ۱۰۳۳ م مسعود حین اعزام حمدوی، او را دوصد غلام و دو سرهنگ غلام بخشید. در این حالت غلام از تعهد برده داری قبلی، رها و در رکاب بعدی تعهد می‌سپرد.

سلطان ابراهیم ابن مسعود به شریف ابوالخرج وزیرش چهارصد غلام، که از جمله هفتادتن آنان زرین کمر بود، بخشید.

سفرهای جنگی و فتوحات به تعداد غلامان می‌افزود. عتبی گوید: "سلطان در سفر جنگی ۱۰۱۸ م به قنوج ۵۳ هزار برده اسیر گرفت. سوداگران برده از سراسر بلاد شرق به غزنه آمدند، و بردگان را میان دو تا ده درهم خرید و فروش میکردند."

مسوده‌ی قطعنامه‌ی لویه جرگه...

گردد.

۲۴. اعضای لویه جرگه مشورتی روی حفظ محیط زیست، عدم استفاده از مواد کیمیاوی، بیولوژیک و هستوی تاکید نموده و از حکومت افغانستان می خواهد که مانع جدی ذخیره و استفاده سلاح هستوی در خاک کشور گردد.

۲۵. با در نظر داشت اهمیت معادن در افغانستان، اعضای لویه جرگه مشورتی پیشنهاد می نماید تا یک جز در فقره هفتم ماده هفتم برای حفاظت از معادن، منابع زیرزمینی، سنگهای قیمتی و آثار باستانی کشور علاوه گردد.

۲۶. در صورتیکه ایالات متحده امریکا به تعهدات خود بطور درست عمل نکند جانب افغانستان باید در قدم نخست امتیازات پیش بینی شده برای ایالات متحده امریکا را لغو و نظر به تحلیل اوضاع، به جستجوی راه های بدیل اقدام نماید.

۲۷. مرجع مسوول (نماینده اجرایی) برای تطبیق قرارداد همکاری های امنیتی، از طرف افغانستان مرکز حکومت، شورای امنیت ملی و یا هم وزارت امور خارجه افغانستان باشد.

۲۸. بنابر در خواست وکلای ولایت بامیان و تعداد از ولایات همجوار آن، پیشنهاد میگردد تا یکی از تاسیسات مشترک بین نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا و جمهوری اسلامی افغانستان در ولایت بامیان مستقر و بخاطر تعلیم و تربیه نیروهای امنیتی افغانستان استفاده گردد.

۲۹. اعضای لویه جرگه مشورتی خواستار تسلیمی فوری (۱۹) تن زندانیان افغان که در زندان گوانتانامو بسر می برند، بوده و از دولت ایالات متحده امریکا می خواهند تا زندانیان یاد شده را به حکومت افغانستان تسلیم نماید.

۳۰. غرض تأمین امنیت اشتراک کننده ها و اعضای لویه جرگه مشورتی که از خارج کشور حضور بهم رسانیده اند، دولت جمهوری اسلامی افغانستان موظف است اقدامات لازم دیپلماتیک را جهت حصول اطمینان از مصونیت شان روی دست گیرد.

۳۱. پیشنهاد های عمده اعضای لویه جرگه مشورتی به شرح فوق طی سی و یک ماده تأیید و تصویب است. این قطعنامه بعد از قرائت در مجلس عمومی لویه جرگه مشورتی، از طرف رئیس لویه جرگه حضور رئیس جمهوری اسلامی افغانستان تقدیم و بخاطر سهولت استفاده از سایر مشوره های اعضای لویه جرگه، تمام جزئیات پیشنهادی و اصلاحات، بشکل گزارش توجیدی از جریان کار کمیته های پنجاه گانه در ضمیمه ارایه می گردد.

تختیکی به نیروهای افغان باشد.

۱۶. در قرارداد همکاری امنیتی پیش بینی گردد، که، نیروهای امریکای نمی توانند از فضای مجازی، شبکه های اینترنتی و تلفونی و فریکونسی های مخابراتی به مقاصد استخباری ویا طوری دیگری بر علیه اتباع افغانستان استفاده نمایند.

۱۷. پالیسی خارجی افغانستان باید همیشه مبتنی بر حسن همجواری باشد، قرارداد همکاری های امنیتی نمی تواند تحت هیچ شرایط مخالف این پالیسی باشد. بنا نیروهای امریکای نمی توانند از خاک افغانستان بر علیه کشور و یا کشورهای دیگر برای مقاصد نظامی استفاده نمایند، مگر به اجازه و رغبت حکومت افغانستان.

۱۸. طرزالعمل های استفاده ایالات متحده از حریم فضای افغانستان به زودترین فرصت ممکنه با در نظرداشت حاکمیت ملی و کنترل کامل افغانستان بالای حریم فضای، آبی و زمینی کشور تدوین گردد.

۱۹. طرزالعمل های دخول قوای نظامی و پرسونل نیروهای امریکای، از طریق نقاط تعیین شده مرزی برای رفت آمد نیروها که شامل ضمیمه شماره دوم است، به زودترین فرصت ممکنه تدوین و تکمیل گردد.

۲۰. طرزالعمل های مربوط به انتقال، استفاده از اسعار و تبادل آن به زودترین فرصت ممکنه تدوین و به مرحله اجرا گذاشته شود.

۲۱. بخش های ملکی، اشخاص حقیقی و یا حکمی که به نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا وابسته نبوده ولی مصروف فعالیت های تجارتي با پرسونل نظامی ایالات متحده امریکا مستقر در افغانستان می باشند، باید مطابق قانون افغانستان مالیه بپردازند.

۲۲. در صورتیکه از اثر فعالیت عادی و یا عملیات نظامی نیروهای ایالات متحده امریکا مستقر در خاک افغانستان، به دارایی ها منقول، مزارع، مواشی و یا حقوق معنوی اتباع افغانستان، و یا کسانیکه تحت حاکمیت دولت افغانستان زنده گی می کنند صدمه وارد گردد نیروهای امریکای مکلف به پرداخت جبران خساره بموقع و عادلانه ان می باشد.

۲۳. لست اقدامات دیپلماتیک، سیاسی، نظامی و اقتصادی به هدف دفع و ترد تجاوز خارجی یا تهدید تجاوز خارجی علیه افغانستان به اسرع وقت تهیه و معرفی

تروریزم، تجاوز، قرار داد، حدود پایگاه ها... مفاهیم حقوقی استعمال گردد.

۹. درخصوص محاکمه آنده از پرسونل نیروهای نظامی امریکا که در افغانستان مرتکب جرم می گردند، میکانیزمی در نظر گرفته شود تا حضور ناظران افغان در جریان تحقیق و محاکمه آنها را حتمی ساخته و نیز ایالات متحده امریکا پروسه حضور ناظران را تسهیل و تمویل نماید.

۱۰. بخاطر رعایت هر چه بیشتر اصل بی طرفی کوشش صورت گیرد تا محاکمه آنده از پرسونل نیروهای نظامی امریکا که در افغانستان مرتکب جرم می گردند، حتی الامکان در محاکم امریکای در داخل خاک افغانستان صورت گیرد. ولی، ایالات متحده امریکا نمی تواند تحت هیچ شرایطی در خاک افغانستان زندان داشته ویا زندانی را مدیریت و رهبری کند.

۱۱. پیشبرد عملیات و تلاشی منازل به جز از حالت آنی که در فقره سوم ماده سوم قرارداد همکاری های امنیتی پیش بینی شده، مجاز نمی باشد. متن نامه رئیس جمهور اوپاما که در این زمینه با رئیس جمهور اسلامی افغانستان فرستاده شده منخیت ضمیمه به قرارداد همکاری های امنیتی علاوه گردد.

۱۲. به خاطر حصول اطمینان از تامین زمینه های انکشاف اقتصادی و بهبود سطح زنده گی مردم افغانستان، توجه شود تا در قرارداد های نیروهای امریکای پالیسی حمایت از اتباع افغان و اعطای قرارداد ها به شرکتهای افغان به قوت تمام تحقق پیدا نماید.

۱۳. در موقع تطبیق قرارداد همکاری های امنیتی، توجه جدی به تعلیم و تربیه نیروهای نظامی ملی افغانستان بخصوص نیروهای هوایی بخرچ داده شود. کوشش صورت گیرد و از میکانیزمهای استفاده شود که بر اساس آن تجهیز نیروهای امنیتی کشور با سلاح و مهمات پیشرفته تضمین گردد.

۱۴. صلاحیت موافقت واجازه در مورد دادن تاسیسات و ساحات جدید و یا تعمیرات در ساحات و تاسیسات موجود، باید منوط و منحصر به رهبری سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان باشد. تاسیسات وساختمان های جدیدی که از سوی نیروهای ایالات متحده در موافقت با افغانستان ایجاد می گردد، باید از کیفیت خوب بر خوردار بوده واز ایجاد تاسیسات بی کیفیت و تعمیرات موقتی خود داری صورت گیرد.

۱۵. حضور نیروهای امریکایی در تاسیسات نظامی مشترک، بیشتر به مقاصد تعلیم و تربیه و کمک های

مرزهای شرقی اش تهدید بزرگ برای منافع اش در منطقه میدانند. زیرا در موجودیت نیروهای امریکایی در افغانستان، رژیم تهران نمیتواند در منطقه و به ویژه کشور ما با دست باز عمل کند. دلیلی که آخوندهای مزدور و وابسته به رژیم ولایت فقیه، این همه علیه پیمان امنیتی گلو پاره میکنند، در این نیست که گویی دل شان به حال مردم افغانستان میسوزد، بلکه آنان میخواهند برای منافع رژیمی کار کنند که از آن آب و نان میخورند.

همکاری های استراتژیک کابل-واشنگتن برای دولت پاکستان، به عنوان شریک استراتژیک ایالات

پی گیر و توجه خاص شخص رئیس جمهوری اسلامی افغانستان جلالتماب حامد کرزی و تیم همکار شان در راستای حفظ منافع ملی، ارزشهای والای افغانی و دفاع از مردم افغانستان در موقع پیشبرد مذاکرات روی قرارداد همکاری های امنیتی سیاس گذاری می نماید.

۲. با توجه به وضعیت موجود و با در نظر داشت نیاز افغانستان به حمایت بین المللی در جریان دهه تحول، الی خود کفای ملی، مفاد قرار داد همکاری های امنیتی در کل موردتأیید اعضای لویه جرگه مشورتی می باشد.

۳. اعضای لویه جرگه مشورتی، با ارج گذاری به احساس وطن دوستی جلالتماب حامد کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان، به ایشان پیشنهاد می نماید تا قرارداد ه همکاری های امنیتی را الی ختم سال ۲۰۱۳ با جانب ایالات متحده امریکا و به خاطر طی مراحل بعدی به شورای ملی بفرستد.

۴. در امضای قرار داد همکاری های امنیتی، احترام به دین مقدس اسلام، فرهنگ، رسوم و عنعنات مردم افغانستان از سوی ایالات متحده امریکا جداً رعایت گردد. این قرارداد بین دو کشور مستقل، دارای حاکمیت ملی و مساوی الحقوق منعقد و برای مدت ده سال اعتبار داشته باشد.

۵. اعضای لویه جرگه از جامعه جهانی، بخصوص ایالات متحده امریکا و دولت افغانستان خواهان تسریع پروسه صلح و مذاکرات بین الافغانی بوده تاکید می نمایند تا امضای این قرار داد منتج به تامین صلح و امنیت در سراسر افغانستان گردد.

۶. اعضای لویه جرگه تاکید می نمایند تا در ماده بیست و ششم قرارداد یک پراگراف جداگانه مبنی بر تضمین طرفین برای عملی نمودن اقدامات ملموس جهت بهبود صلح و امنیت در سراسر افغانستان علاوه گردد.

۷. در صورت عملی شدن درست و بموقع تعهدات از جانب ایالات متحده امریکا، حکومت افغانستان کوشش نماید قرارداد همکاری های امنیتی را مبنای برای بهبود، توسعه و پخته سازی روابط دفاعی بین دو کشور استفاده نموده و در ارتقای روابط دفاعی به سطح یک پیمان امنیتی تلاش همه جانبه نماید.

۸. با توجه به اهمیت قرارداد همکاری های امنیتی، لازم است تمام متون انگلسی، پشتو ودری سند بصورت دقیق با هم مقایسه گردیده تفاوت بین متون، مشکلات در ترجمه، کوتاهی های تایپی وانشائی آن مرفوع و برای توضیح درست تعاریف و اصطلاحات بخصوص در قسمت

پیمان امنیتی، ضرورت یا ...؟

حضور عینی ندارد، دل بست و نظاره گر اوضاع بود؟

خرد آگاه و مسوول حکم میکنند که نیروی چهارم به سادگی ساخته نمی شود و باید راه درازی پیومد تا به آن رسید. بنابر این، باید از هر تلاش ممکن برای سازماندهی این نیرو بهره گرفت. چون با طالبان و جهادی ها نمیتوان این نیرو را سر و سامان داد، فقط یک راه باقی ماند و آن اینکه، از پروژهای مدرنیتسه در برابر سنت و بنیادگرایی دفاع کرد. تنها با این نگره میتوان زمینهی مساعدی برای ایجاد نیروی چهارم فراهم آورد.

پیمان امنیتی، کابوس ایران و پاکستان

این روزها جنگ رسانه‌یی گسترده‌یی بر سر پیمان امنیتی کابل-واشنگتن در افغانستان آغاز شده است. رسانه‌هایی که سر در آخور رژیم ولایت فقیه ایران دارند، شدیدتر از رسانه‌هایی که از سوی آی. اس. آی تمویل میشوند، سر به هر در و دیوار مذهبی و غیرمذهبی می کوبند تا مخالفت خود را با امضای پیمان امنیتی میان افغانستان و ایالات متحده‌ی امریکا توجیه کنند. رسانه‌های متعلق به سازمان جاسوسی پاکستان نیز به نوبت خود تلاش کرده اند تا ذهنیت مردم را نسبت به پیامدهای امضای پیمان امنیتی تغییر دهند. سایر جاسوسان ایرانی و پاکستانی هم حق شان را ادا میکنند و با اشتراک در برنامه‌های رسانه‌یی و راه‌اندازی مظاهره‌ها، مردم را علیه پیمان امنیتی کابل-واشنگتن بر می انگیزند. اما این تلاشها تا کنون نتیجه‌ی ایده‌آلی برای آنان نداشته و تنها عده‌ی بسیار اندکی به آن لطف نشان داده اند. ایران حضور پررنگ ایالات متحده‌ی امریکا را در

خود داشته است، تا از یکسو اهرم فشاری بر واشنگتن باشد و از سوی دیگر تهدید بالقوه‌یی برای دشمن دیرینه‌اش، هند. مخالفت شدید طالبان(گروه وابسته به آی. اس. آی و ارتش پاکستان) با تصمیم جرگه‌ی بزرگ مشورتی برای امضای پیمان امنیتی با امریکا، نشان میدهد که رویای خوش رسیدن به امارت اسلامی و مستعمره‌سازی افغانستان از سوی پاکستان به سر رسیده است. به بیان فشرده، حضور درازمدت نیروهای امریکایی در افغانستان کابوس ترسناکی برای رژیم‌های ایران و پاکستان شده است که در گذشته افغانستان را حیاط خلوت خود

ایران حضور پررنگ ایالات متحده‌ی امریکا را در مرزهای شرقی اش تهدید بزرگ برای منافع اش در منطقه میدانند. زیرا در موجودیت نیروهای امریکایی در افغانستان، رژیم تهران نمیتواند در منطقه و به ویژه کشور ما با دست باز عمل کند. دلیلی که آخوندهای مزدور و وابسته به رژیم ولایت فقیه، این همه علیه پیمان امنیتی گلو پاره میکنند، در این نیست که گویی دل شان به حال مردم افغانستان میسوزد، بلکه آنان میخواهند برای منافع رژیمی کار کنند که از آن آب و نان میخورند.

متحده‌ی امریکا در منطقه نیز، هرگز قابل هضم نیست. زیرا دولت اسلام آباد میترسد که مبادا با امضای پیمان امنیتی میان افغانستان و امریکا، پاکستان پرستیژ و جایگاه خاص کنونی اش را در معادله‌ی راهبردی با امریکا از دست دهد و به کشور درجه دوم در منطقه مبدل شود. با آنکه ظاهراً به گفته‌ی رئیس جمهور کرزی، پاکستان مخالفتی با امضای پیمان امنیتی کابل-واشنگتن ندارد، این نگرانی همیشه در میان دولتمردان پاکستانی بوده که نکند ایالات متحده‌ی امریکا کشورشان را فراموش کند. از این نظر، اسلام آباد همیشه بدیل امریکا(چین) را به عنوان همکار استراتژیک در کنار

تصور میکردند.

پیمان امنیتی، شمشیر داموکلس برای جنگ‌سالاران

افغانستان کشوری است که سالها غرق در جنگ های قومی، گروهی و تنظیمی بوده و این جنگ ها نفرت و انزجارهای زیادی میان تنظیم ها و اقوام گوناگون ایجاد کرده است. تنها زمانیکه نیروهای خارجی به رهبری ایالات متحده‌ی امریکا در افغانستان وارد شدند، این جنگ ها فروکش کرد و دولت کنونی با سازوکارهای متعارف و مشخص روی کار آمد. ورنه ما همچنان در آتش جنگ های تنظیمی، گروهی و قومی می سوختیم و خبری هم

از دولت مرکزی با ارتش، پولیس و امنیت ملی نبود. حالا با این وضعیت میتوان به درستی پیش‌بینی کرد که با خروج کامل نیروهای ایتلاف بین المللی به رهبری امریکا از افغانستان، چه فاجعه‌یی بر سر مردم ما خواهد آمد و سرانجام آب به آسیاب چه کسانی و چه کشورهایی ریخته خواهد شد.

حضور امریکا در افغانستان میتواند این ذهنیت را برای جنگ‌سالاران ایجاد کند که روزگار راه‌اندازی جنگ‌های تنظیمی و حکومت های موازی گذشته است. یعنی، حضور امریکا همچون شمشیر داموکلسی بر سر جنگ سالاران و زورگویان جهادی خواهد بود که فکر میکنند، پس از بیرون شدن نیروهای خارجی، میتوانند دوباره با دست باز در افغانستان جنایت و آدم کشی راه بی‌اندازند. این حضور، میتواند مانع تاخت و تازهای بیشتر جهادی ها علیه فرودستان شود.

نتیجه‌گیری

هیچ کشور خودکفا و مستقل، نیازمند امضای پیمان امنیتی با قدرت های بزرگ نیست. اما دولت افغانستان ناگزیر است که برای تامین ثبات و امنیت قلمروش، ایالات متحده‌ی امریکا را به عنوان بزرگترین قدرت سیاسی-اقتصادی جهان در کنار خود داشته باشد. زیرا افغانستان در محاصره‌ی کشورهای است که دولت هایشان هرگز بهبودی و به‌روزی مردم افغانستان را نمی خواهند. اراده‌ی خصمانه‌ی پاکستان که هر روز با فرستادن تروریست و انتحاری، سهم "برادری" اش را ادا میکند، از چشم هر بیننده‌ی بینا پوشیده نیست. رژیم ایران هم که دست کمی از پاکستان ندارد و هرگز افغانستان را از چشم کشور مستقل و دارای حاکمیت سیاسی قدرتمند نمی بیند. نیروی چهارمی که واقعاً بتواند کشور را در شرایط شکننده و پیچیده‌ی کنونی از چنگال گرگان هار منطقه نجات دهد، وجود ندارد. بنابر اینها، امضای پیمان امنیتی با امریکا از روی ناگزیری و ضرورت است نه انتخاب و اختیار. ما ناگزیر هستیم که با هر ابزار و وسیله‌ی لازم و ممکن از کشور خود در برابر دشمنان هار منطقه‌یی دفاع کنیم.



افزایش کشت خشخاش، آتش جنگ را شعله‌ورتر میکند



بدون شک در رنجی که افغانستان از بابت افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر میکشد، دست‌های پر قدرت جهانی به گونه‌ی آشکار و پنهان بیشتر از همه دخیل‌اند. مافیای جهانی قاچاق مواد مخدر به همکاری سازمانهای استخباراتی برخی کشورهای همسایه و شماری از کشورهای قدرتمند جهان که پول‌های هنگفتی از رهگذر قاچاق مواد مخدر به حساب‌شان میریزد، از هر راه ممکن تلاش میکنند تا بازار سیاه کشت کوکنار و تولید تریاک در افغانستان همچنان گرم باشد تا آنان بتوانند هزینه‌های میلیارد دلاری فعالیت‌های پنهان و پررمز و رازشان را از این طریق بپردازند.

مقامهای بی‌عمل حکومتی ناامید شده‌اند و به حرفهای آنان اهمیتی چندانی نمیدهند، بی‌قولی مقامها موجب شده است تا ناراضی مردم از حکومت بیشتر شود و نسبت به این بوت‌های زهرآگین تمایل زیادتری نشان دهند. به باور مرکز مطالعات صلح و توسعه، مبارزه‌ی بهتر و عقلانی با مواد مخدر تنها از طریق برنامه‌ریزی‌های کلان اقتصادی، اشتغال‌زایی و کارایی و عملی کردن کشت جاگزین میسر است. دولت افغانستان تنها با ارایه و عملی کردن طرح‌های جامع، فراگیر و عملی میتواند با معضله‌ی مواد مخدر مبارزه موفقیت‌آمیز کند. برنامه‌های کلان اشتغال‌زایی و کارایی، زمینه‌ی سربازگیری باندهای قاچاق مواد مخدر و گروه‌های تروریستی را نیز از بین می‌برد و سبب تامین ثبات دایمی در کشور میشود.

نابودی مواد مخدر سخن بزنند. آیا میتوان بدون بازداشت و محاکمه‌ی مقامهای ارشد دولتی که در کشت و قاچاق مواد مخدر دست دارند، کشت و قاچاق این مواد زهری و خانمانسوز را از میان برد؟ هرگز نه. دولت افغانستان و ایالات متحده‌ی آمریکا در برابر گسترش تولید تریاک در کشور، دست به نابودی کشتزارهای کوکنار می‌زنند، اما این اقدام نیز کارایی چندانی نداشته است. در جاهاییکه دولت این برنامه را عملی کرده، مردم دوباره به کشت کوکنار پرداخته‌اند. برنامه‌ی نابودی کشت کوکنار در افغانستان تنها زمانی میتواند موثریت بیشتری داشته باشد که از یکسو از حمایت مردمی برخوردار باشد و از سوی دیگر، حکومت کابل بدیل به مراتب بهتری نسبت به کوکنار ارایه کند. در حالیکه مردم از وعده‌های

های استخباراتی قدرتمند جهان و منطقه و مخالفان مسلح دولت کابل دست به هم داده‌اند و مناطقی از کشور را که ظرفیت اقلیمی خوبی برای کشت کوکنار دارند، ناامن نگه میدارند تا از یکسو زمینه‌ی آرام و مناسبی برای کشت خشخاش پیدا شود و از سوی دیگر، کار سربازگیری مخالفان مسلح دولت به سادگی انجام گیرد و خشونت و جنگ نیز همچنان شعله‌ور باشد.

ب: ارایه نکردن بدیل مناسب بجای خشخاش

یکی از عواملی که سبب شده است تا مردم با همه خطراتی که از رهگذر زرع کوکنار به آنان رسیدنی است، دوباره به کشت خشخاش روی آورند، ارایه-نکردن بدیل بهتر، کارا و دایمی از سوی حکومت افغانستان در برابر کوکنار است. بارها دیده شده است که زمین‌های زیادی از سوی پولیس مبارزه با مواد مخدر تخریب شده است و مقامهای حکومتی در پیوند به کشت بدیل کوکنار به مردم وعده‌های زیادی داده‌اند؛ اما به گفته‌ی مردم، این وعده‌ها در اکثر موارد عملی نشده و در صورت عملی شدن هم کوتاه مدت و مقطعی بوده است.

هرگاه حکومت افغانستان توجه بهتری به این مساله داشته باشد، کشت بدیل در هر گوشه و کنار کشور پیدا میشود. هر ولایت مطابق به آب و هوای خودش مناسبت اقلیمی بهتری برای کشت بدیل دارد. به گونه‌ی مثال، در ولایت هرات زمینه برای کشت زعفران کاملاً مساعد است و از نظر اهمیت اقتصادی نیز با کوکنار رقابت می‌کند و گفته میشود که عواید آن از عواید کشت تریاک در کشور بیشتر است.

پ: ناتوانی دولت در بازداشت قاچاقبران مواد مخدر

بارها از سوی برخی مقامهای دولتی گفته شده است که در کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر دست‌های بلند و بالایی دخیل‌اند و شماری از مقامهای ارشد دولتی از این راه آب و نان میخورند؛ اما آنچه در دوازده سال گذشته هیچ دولتمردی جرئت آنرا به خود نداده است، دستگیری و یا افشای نامهای این مقامهای ارشد است. دولت فقط به افشا و دستگیری افراد رده‌های پایین قاچاق مواد مخدر بسنده کرده است، کاری که موثریت زیادی نداشته و برعکس جرئت بیشتری به قاچاقبران بزرگ داده است. دولتی که حتا توان افشای نامهای قاچاقبران دولتی را نداشته باشد، چگونه میتواند از تلاش جدی برای

گزارشی که با همکاری مشترک حکومت افغانستان و اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد نشر شده، نشان میدهد که کشت خشخاش در کشور نسبت به سال ۲۰۱۳ میلادی سی و شش درصد افزایش یافته است.

به اساس این گزارش، تولید تریاک نیز در مقایسه با سال ۲۰۱۲ میلادی، چهل و نه درصد افزایش را نشان میدهد که به شدت نگران‌کننده است.

گزارش یادشده حاکی از اینست که در شماری از ولایت‌های شمالی افغانستان که از آنها به عنوان ولایت‌های خالی از کشت خشخاش یاد میشود، کوکنار کشت شده و به این ترتیب شمار ولایت‌های خالی از کشت کوکنار از ۱۷ به ۱۵ کاهش یافته است.

افزایش کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر در کشور یک بار دیگر نگرانی‌ها نسبت به گسترش ناامنی و ادامه‌ی خشونت‌ها را تشدید کرده است. با وجود تلاشهای صورت گرفته در زمینه‌ی مبارزه با مواد مخدر در کشور، گراف کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر همه ساله در کشور رو به افزایش بوده و دولت و جامعه‌ی جهانی با همه‌ی وعده‌هایی که مبنی بر پیکار با تولید و قاچاق مواد مخدر داده‌اند، نتوانسته‌اند دستاوردهای جدی و موثری در زمینه داشته باشند.

عوامل مهمی را که در افزایش کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر نقش داشته است میتوان در چند مورد فشرده کرد:

الف: همدستی مافیای جهانی مواد مخدر و مخالفان مسلح دولت

بدون شک در رنجی که افغانستان از بابت افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر میکشد، دست‌های پر قدرت جهانی به گونه‌ی آشکار و پنهان بیشتر از همه دخیل‌اند. مافیای جهانی قاچاق مواد مخدر به همکاری سازمانهای استخباراتی برخی کشورهای همسایه و شماری از کشورهای قدرتمند جهان که پول‌های هنگفتی از رهگذر قاچاق مواد مخدر به حساب‌شان میریزد، از هر راه ممکن تلاش میکنند تا بازار سیاه کشت کوکنار و تولید تریاک در افغانستان همچنان گرم باشد تا آنان بتوانند هزینه‌های میلیارد دلاری فعالیت‌های پنهان و پررمز و رازشان را از این طریق بپردازند. مخالفان مسلح دولت افغانستان نیز که با مافیای جهانی قاچاق مواد مخدر از نزدیک کار میکنند، هرگز حاضر نیستند که پردرآمدترین منبع مالی‌شان را از دست دهند. زیرا در این صورت از نظر نظامی و سیاسی نمیتوانند عمر درازی داشته باشند. از این نظر، مافیای جهانی قاچاق مواد مخدر، سازمان